

پاییز
۱۳۹۰

دوم

هفت برک

پیوست شماره ۵ نشریه حمایت ویژه گراش

پیوست نامه فرهنگ، هنر و زبان

فرهنگ گراش
گروه کردآورندگان

همه چیز از یک دفتر خاکستری شروع شد

زبان، و هفده جواب دریافت کردیم؛ از فرهنگستان و موسسه دهخدا بگیر تا اساتید بزرگ. تازه سال ۷۸ یا ۷۹ بود. دکتر علی محمد حق‌شناس ما را دعوت کرد تهران تا شیوه کار را یاد بگیریم. با کمک مالی آقای میرزاده و حمایت احمد نوروزی رفتیم تهران. مرحوم دکتر حق‌شناس ما را به فرهنگستان زبان معرفی کرد و از کتابخانه هم خیلی به ما کمک کردند.

صلاحی: مرکز اسناد، مرکز اسناد مجلس شورای ملی و کتابخانه ملی را دیدیم و اسناد مکتوب درباره گراش را تقاضا دادیم و برایمان فرستادند. البته هنوز آرشیو کامل نشده بود، در نتیجه سال ۸۹ دوباره رفتیم آنها را دیدیم.



گسترده شدن کار

جباری: کلمات آن قدر زیاد شده بودند که باید خیلی رویشان کار می‌شد. فکر نمی‌کردیم تا اینجا پیش برود. دیدیم حیف است که کسی کار نمی‌کند و اینها دارد از بین می‌رود. همین فرهنگ لغت خودش ما را به ثبت فرهنگ عامه مثل داستان‌ها و مثل‌ها و... کشاند. کارمان آن قدر گسترده شد که از کار اولیه‌مان دور شدیم. جلسات هفتگی‌مان یواش یواش نامرتب شد، تا این که سرآخر قطع شد و هنوز هم درست و حسابی از سر نگرفته‌ایم.

صلاحی: تازه ترس از بین رفتن منابع را هم داشتیم. منابع ما پیرزن و پیرمردها هستند. خیلی از کسانی که ما برای تحقیق‌هایمان استفاده کردیم، الان فوت کرده‌اند. شاید خیلی از قصه‌هایی که زمان کودکی‌مان شنیده‌ایم را دیگر کسی نیست که برایمان تعریف کند. من مطمئن‌ام چیزهایی را که ما در مورد مشاغل ثبت کرده‌ایم، دیگر کسی در گراش نمی‌داند.

آینه‌افروز: ولی وقتی وارد برنامه‌های جنبی، مثل جشنواره فیلم و کنسرت‌های موسیقی و میراث فرهنگی و نمایشگاه و انجمن میراث فرهنگی شدیم، دیگر وقتی

بعدها از رحمت شمس‌ی هم دعوت کردیم که مدتی کمک زیادی به ما کرد.

جباری: من از دبیرستان سال ۱۳۷۰ به فرهنگ عامه علاقه‌مند بودم و از عکس هم شروع کردم. دوربینی داشتم و با موتور همکلاسی‌ام محمد سعادت می‌رفتیم و از تمام اماکن گراش عکس می‌گرفتیم. بعد هم مشتاق به جمع‌آوری لغات شدم و آنها را روی هر چیزی می‌نوشتیم. یادم است که شیف آزمایشگاه بیمارستان بودم و پشت فیش‌های رسید آزمایشگاه می‌نوشتیم. یا مثلاً در جمعی که نشسته بودیم و پیرزن و پیرمردها واژه‌ای را استفاده می‌کردند، فوراً آن را می‌نوشتیم. بعد از آشنایی با مهدی و نشریه همساده، به این کار بیشتر علاقه‌مند شدم تا اینکه روزی مهدی گفت عبدالله هم این کارها را می‌کند.

شروع کار

آینه‌افروز: آن ابتدا جلسات ما هفتگی نبود، ولی چون دیدیم حجم کار خیلی زیاد است، هفتگی‌اش کردیم. شب‌ها توی کتابخانه می‌نشستیم و لغاتی را که در طول هفته جمع‌آوری کرده بودیم بررسی و ثبت می‌کردیم.

صلاحی: به همین زحمت، چیزی حدود ده تا دوازده هزار کلمه نوشتیم. اصلاً فکرش را نمی‌کردیم که این تعداد کلمه بشود. من انتظار حداکثر هزار کلمه را داشتم. هر چه جلوتر می‌رفتیم، متوجه می‌شدیم که علاوه بر مشاغل و ابزار و محصولات‌شان، یک سری اصطلاحات، مواد اولیه و غیره هم هست که باید ثبت شوند.

وقتی برای ثبت مصدر و فعل و... رفتیم دیدیم نه، به این سادگی هم نیست. مثلاً برای ثبت فعل‌ها باید مصدر می‌ساختیم، که اصلاً کار ساده‌ای نبود. ما که آن موقع رشته‌مان به این کار نمی‌خورد. از لیسانس‌های ادبیات هم دعوت کردیم، ولی دیدیم آنها به فارسی مسلط‌اند، نه به گراشی.

آینه‌افروز: حدود ۴۰ نامه نوشتیم به اساتید



مسعود غموری

آشنایی

صلاحی: سال ۷۳ یا ۷۴ بود. من یک دفتر کوچک خاکستری آماده کرده بودم که لغت‌های گراشی را توی آن بنویسم. آن موقع تازه دانشجوی رشته کامپیوتر شده بودم، و با یک سری برنامه‌ها مثل لغت‌نامه دهخدا که همان زمان منتشر شده بود، آشنا شده بودم. پیش خودم گفتم چه می‌شود اگر چنین کاری برای زبان گراشی هم انجام بدهم. یک روز که احمدخان اقتداری در کتابخانه بود، رفتم پیش‌اش و نظرش را خواستم. او هم استقبال و تشویق کرد. در آن دفترچه کوچک تمام مشاغل را نوشته بودم و هر ابزار و محصولاتی را که داشتند در آن یادداشت می‌کردم. تا این که روزی آینه‌افروز گفت یکی دو نفر دیگر هم دارند این کار را انجام می‌دهند. یکی‌شان همین مهدی جباری بود که برای همیشه کنارمان ماند. بعد خود آینه‌افروز را هم به گروه وارد کردیم.

آینه‌افروز: آشنایی ما با مهدیگر برمی‌گردد به قبل از تشکیل گروه. زمانی که نشریه «همساده» چاپ می‌شد، در شماره هشتم یا نهم، آقای حمزه مهرابی مقاله‌ای درباره زبان و زبان‌شناسی و حروف «د» و «ذ» نوشته بود. صلاحی که قبلاً مشتاق این زمینه‌ها نبود، به این مباحث علاقه‌مند شد و جوابیه‌ای بر آن مقاله نوشت. مجادله‌ای بین این دو شروع شد، و باعث شد عبدالله کاملاً وارد بحث شود و مطالب دیگری در زمینه باورها و داستان‌های محلی و غیره بنویسد.

مهدی هم گاهی به کتابخانه می‌آمد و می‌دیدم به این مسائل علاقه‌مند است. به عبدالله پیشنهاد دادم و او را دعوت کردیم. قرار شد هر کسی در طول هفته با هر کلمه‌ای برخورد کرد، آن را بنویسد تا ثبت کنیم.

گروه گردآورندگان فرهنگ گراشی را برای گپی دوستانه به دفتر نشریه دعوت کرده‌ایم. مهدی آینه‌افروز قبل از دو تن دیگر می‌رسد. شاید این سر وقت حاضر شدن به خاطر روحیه کارمندی‌اش باشد. او قبلاً مسئول کتابخانه عمومی گراش بود و الان مسئول بخش سمعی و بصری اداره ارشاد لار است، ولی هنوز در پی برگشتن به کتابخانه است. در کنار این‌ها، گراش رایانه را هم اداره می‌کند. این مهدی متولد سال ۵۱ است و فوق دیپلم کامپیوتر دارد و حالا همراه مهدی جباری در دانشگاه پیام نور اوز در رشته تاریخ تحصیل می‌کند.

مهدی جباری و عبدالعلی صلاحی کمی با تاخیر می‌رسند، هر چند این عادت‌شان نیست. مهدی جباری متولد ۵۳ است و با مدرک فوق دیپلم علوم آزمایشگاهی، مدتی در آزمایشگاه دکتر مهرابی و بیمارستان مشغول بود، ولی منصرف شد و چندین شغل عوض کرد تا بالاخره، از چند ماه پیش، دوباره سرپرستی خانه فرهنگ را به عهده گرفت. عبدالعلی صلاحی که همه او را با نام عبدالله می‌شناسند، بزرگ‌تر گروه است، یعنی هم سن بیشتری دارد (متولد ۴۸)، هم سخنگو و دبیر، و هم جدی‌ترین فرد گروه است. اولین کسی است که در گراش فوق دیپلم کامپیوتر گرفته و مدت‌ها با برادران‌اش یک تعمیرگاه لوازم الکترونیکی داشت. ولی حالا کانون تبلیغاتی و انتشاراتی دارد و لیسانس زبان و ادبیات فارسی را هم گرفته است. او اکنون دانشجوی کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی است و در شورای شهر سوم هم عضویت دارد.

سعی می‌کنم در روند گفتگویشان دخالت زیادی نکنم و بگذارم خاطرات‌شان را از نحوه آشنایی و ادامه کارهایشان با کمک هم مرور کنند. البته نتیجه‌اش می‌شود بیش از سه ساعت صدای ضبط شده که خلاصه کردن‌اش دردسر عظیمی است. مهدی آینه‌افروز هم مجبور شد از میانه جلسه ما را ترک کند.

برای نشستن و لغت‌نامه نوشتن نداشتیم.

● اولین شاخه:

نمایشگاه و موزه مردم‌شناسی

صلاحی: خانم شیبانی که می‌دانست ما مقداری اشیا قدیمی را به خاطر کارمان جمع‌آوری کرده‌ایم پیشنهاد داد که نمایشگاهی در مدرسه کوثر راه بیندازیم و یک نفر بیاید و فیلم بگیرد.

جباری: ما هر چه جمع کرده بودیم را در زیرزمین خانه‌مان روی چند تا میز چیدیم. ولسی بعداً گفتند آن نمایشگاه منتفی شده است. ما دست‌بردار نشدیم و کلکسیون‌مان را گسترده‌تر کردیم. وسایل بقیه افراد را هم جمع کردیم و لیست گرفتیم، مثل آقای بهادری که مجموعه جالبی داشت. بیش از دو هزار قطعه جمع شد و در سالن ورزشگاه شهدا نمایشگاه را برگزار کردیم. وسایل خیلی‌ها را بعد از نمایشگاه برگرداندیم، و خیلی‌ها هم آنها را به خودمان بخشیدند. غلامرضا عباسی و مرحوم مهدی حسینی و خیلی‌های دیگر از همین موقع به جمع‌مان اضافه شدند.

صلاحی: قبل از برگزاری نمایشگاه، نامه‌ای دادیم به شورای شهر که فکری برای موزه مردم‌شناسی بکنند. مدیر کل میراث فرهنگی هم به نمایشگاه آمد. چون پیگیری‌های ما برای موزه مردم‌شناسی از طریق اداره ارشاد به جایی نمی‌رسید، خودمان او را دعوت کردیم. سال ۸۴، مدیر کل موزه‌های کشور که به گراش آمده بود و اشیا و خانه‌ای قدیمی که در نظر گرفته بودیم را دیده بود، قبول کرد که خانه‌ی دیگری مشخص کنیم تا آنها کار راه‌اندازی موزه را انجام دهند.

رهبر محبی تقبل کرد که خانه پدری آقای فانی‌لاری را خریداری کند و در اختیار موزه قرار دهد. مدیر کل آمد و خانه را نپسندید. خانه را فروختیم و خانه حاج محمدحسن عظیمی را خریدیم. نصف مبلغ خانه را ما دادیم و نصف دیگر را مادر شهیدان عظیمی به انجمن بخشید، به شرطی که اسم شهیدان روی موزه باشد. بازدیدهای نهایی هم انجام شد و قرار شد موزه به شکل هیأت امنایی اداره شود و سالانه سازمان مقداری از هزینه‌هایش را تقبل کند. ولی هنوز در بحث هزینه‌ها مشکل داریم. منتظریم تا اداره میراث فرهنگی دایر شود تا شاید بتوانیم از آن طریق موزه را راه‌اندازی کنیم.

● دومین شاخه:

انجمن میراث فرهنگی

صلاحی: بعد که نمایشگاه را برگزار کردیم، به این فکر افتادیم که چون برخی آثار دارد خراب می‌شود، انجمن میراث فرهنگی را تشکیل بدهیم. نامه نگاری کردیم و شورای شهر هم کمک کرد و انجمن گراش حتی پیش از انجمن لار تشکیل شد.

آینه‌افروز: وقتی وارد گود ثبت آثار تاریخی شدیم، کار سختی پیش رویمان بود. تا آن موقع فقط یکی از آثار گراش، یعنی هفت برکه، در سال ۱۳۵۵ ثبت شده بود. ما ۱۹ اثر دیگر را هم در فهرست آثار ملی ثبت کردیم.

● سومین شاخه: جشنواره فیلم

صلاحی: سراغ مشاغل که می‌رفتیم، حس

می‌کردیم حیف است که از شان فیلم نگیریم. الان یک آرشیو بزرگ از این فیلم‌ها داریم. بعدها در سال ۸۱ که یک جلسه توجیهی برای چند نفری از علاقه‌مندان به این فیلم‌ها گذاشته بودیم، اتفاقی ایده برگزاری جشنواره به ذهن‌مان رسید. گفتیم هر کسی فیلم دارد یا فیلم ساخت، آن را به جشنواره بیاورد. برای فراخوان، لیست بلندی از موارد فرهنگ عامه تهیه کردیم تا هر کسی دوست داشت، درباره‌ی آنها فیلم بسازد. ولی فقط سه فیلم به دست‌مان رسید: فیلمی از خانم شیخی، که هماهنگی ساخت فیلم‌اش را خودمان انجام دادیم؛ و فیلم‌های صمیمی و جواد حسن نژاد. ما هم تصمیم گرفتیم فیلم‌های مشاغل را به نام آشنایان بزنیم و در جشنواره پخش کنیم. یک سری از فیلم‌های قدیمی حدوداً مربوط به سال ۱۳۵۳ را هم از آقای تمدن، که زمانی در گراش به نام آقای عوضی معلم بود، و اکنون در بوشهر ساکن بود گرفتیم. چند فیلم قدیمی را هم از پیش کسوت‌های

می‌شد که خانه فرهنگ تاسیس شد.

● پنجمین شاخه: خانه فرهنگ

جباری: از سال سوم دیدیم بودجه جشنواره فیلم زیادتر می‌شود. تصمیم گرفتیم برای تأمین‌اش، طبق معمول یک سر برویم دی. دفترچه‌ای شامل گزیده‌ای از کارهایی که تا آن زمان انجام داده بودیم چاپ کردیم؛ و کتاب «راهنمای گردشگری» را هم که همان موقع رسیده بود با خود بردیم. ولی آنجا می‌گفتند تا الان هر کسی برای کمک آمده، یا برای مسجد بوده یا کارهای مذهبی دیگر. کسی برای کار فرهنگی کمک نخواست. بود! این بود که خیلی‌ها کمک نمی‌کردند. بیشترین کمک را آقایان سرخوش و گروه‌شان انجام دادند. خلاصه برای جشنواره رفته بودیم، ولی چون پولی که جمع شد تا اندازه‌ای قابل ملاحظه بود، آن را برای خانه فرهنگ سپرده کردیم. الان خرج جاری خانه فرهنگ از سود همان سپرده است. با آقای



شادمان هم درباره‌ی محلی برای فعالیت انجمن موسیقی که تازه تشکیل شده بود صحبت کردیم، و او آپارتمان‌اش را برای ۵ سال بدون اجاره در اختیارمان گذاشت. حدود ۸۰۰ هزار تومان هزینه نوسازی‌اش را هم خودش قبول کرد و هنوز هم اجاره ای از ما نگرفته است. ما هم آنجا را تبدیل به خانه فرهنگ کردیم. وسایل را هم از راه کمک‌های مردمی جمع کردیم.

هزینه‌ی جشنواره سوم و چهارم را حاج احمد عسکری داد و خیلی هم به خانه فرهنگ کمک کرد. بعد هم جشنواره استانی شد و آن را به ثبت رساندیم تا بودجه‌ی جداگانه داشته باشد.

صلاحی: وقتی تقاضای خانه فرهنگ کردیم، آقای هاشمیان رییس ارشاد بود. چند جا را به او نشان دادیم، تا بالاخره این آپارتمان را بعد از کلی ایرادات قبول کرد. آخرین ایرادی که گرفت این بود که خودم مسئولیت‌اش را به عهده بگیرم. هیأت موسس تشکیل شد و بعد هم مسئولین هر کدام از انجمن‌ها را انتخاب کردیم و شروع به کار کردیم. آن اوایل خیلی هم شور و شوق وجود داشت و فعال‌ترین خانه فرهنگ در کل منطقه بود و همه به آن اعتراف می‌کردند.

● عضویت در شورا

صلاحی: بعد از تشکیل خانه فرهنگ، یک دوره از گروه کناره گرفتیم و مسئولیت را

سپردم به جباری. بحث انتخابات شورای شهر که شروع شد، دوستان آمدند و اصرار کردند که به عنوان مهره فرهنگی وارد انتخابات شوم. تا آخرین لحظه مقاومت کردم، ولی در روز آخر ثبت نام کردم و بالاخره بعد از رفت و آمدها در شورا، به آنجا راه یافتیم. سعی کرده‌ام لطف و زحمت دوستان را با حمایت از کارهای فرهنگی و جا انداختن ضرورت این کارها جبران کنم.

● رضایت از نتیجه کار

جباری: آن اوایل که لغات را جمع می‌کردم، با خودم می‌گفتم اگر روزی کتاب چاپ شد و یک نفر در حد یک کلمه از آن استفاده کرد، برای من ارضا کننده است. صلاحی: از همان فرهنگ لغت بود که به شاخه‌های دیگر فرهنگی کشیده شدیم و نتایج‌اش را الان داریم می‌بینیم. همین که افراد دیگری وارد این کارها شده‌اند و الان در کارشان موفق هستند، باعث افتخار ما هم هست. کارهایمان هم تا حد زیادی شناخته شده است، و الان دیگر مردم خودشان برای همکاری به دفتر من می‌آیند و آنقدر اعتماد دارند که منابع‌شان را در اختیارمان بگذارند. با دانشجویان و فرهنگ‌دوستان و گروه‌های فرهنگی داخل و خارج گراش هم همکاری داشته‌ایم. من حدود دویست مصاحبه با جاهای مختلف داشته‌ام، و در نوشتن مقالات و پایان‌نامه‌های زیادی کمک کرده‌ام.

● سر نوشت آن دفترچه خاکستری

آینه‌افروز: ما حرف الف و حرف «ب» را شروع کرده بودیم، و کلمات را به ۴ شکل، یعنی خود کلمه گراشی، معنی فارسی، آوانگاری و حالت دستوری‌اش را روی فیش آورده بودیم. ولی فعلاً تا همانجا متوقف شده است.

صلاحی: سفارش داده‌ایم که یک نرم‌افزار برای فرهنگ‌نامه بسازند تا وارد کردن اطلاعات در آن راحت‌تر باشد و سرعت ثبت فیش‌ها را زیاد کند. شاید بعداً بتوان لغت‌نامه را به صورت نرم‌افزاری هم در اختیار عموم قرار داد.

مطالبی که تا به حال جمع کرده‌ایم حدود ۱۲ جلد کتاب خواهد شد. مرحوم حاج رحمت جباری مبلغی را برای کمک به این کار اختصاص داده بود که سپرده کردیم و از محل همان سپرده، الان یک سال است که دو کارمند استخدام کرده‌ایم تا هر چه را روی نوار و پیش‌نویس داشته‌ایم تایپ کنند. الان حدود ۵۰ درصد کار پیاده شده است. بخش به بخش هم کار می‌کنیم، و مثلاً الان قصه‌های محلی آماده است. ما حدود ۱۴۵ قصه عامیانه جمع کرده‌ایم که چیزی حدود ۹۰۰ صفحه می‌شود و توسط انتشاراتی خودم چاپ خواهیم کرد. طرح هم برای قصه‌ها سفارش داده‌ایم و فکر کردیم که اگر صدا را هم با یک سی‌دی به کتاب ضمیمه کنیم خوب است.

خلاصه سعی کرده‌ایم در همه زمینه‌ها کار کنیم و موضوعی نباشد که رها کرده باشیم. فرهنگ عامیانه شامل همه چیز است، از زندگی تا مرگ، یعنی «از خشت تا خشت». در قدیم وقتی زنی می‌خواست زایمان کند او را روی خشت می‌نشاندند، و وقتی هم کسی می‌مرد روی لحدش خشت می‌گذاشتند.

● کائت شاو(افسانه های محلی گراشی)

این قصه نمونه ای از ۱۴۵ قصه‌ی محلی گراش است که در مجموعه ای بنام افسانه های محلی گراش گردآوری شده و شامل قصه هایی است که در سالهای کودکی شنیده بودیم و با اینکه گردآوری آن نسبتاً زود آغاز شد ولی متأسفانه برخی از قصه های آن دوران ، در یادها نبود و موفق به ثبت آن نگردیدیم.

این کتاب نهصد صفحه ای تقریباً آماده چاپ بوده و شامل قصه ها، آوا نگاری، فرهنگ لغت مربوط به قصه ها و طرح هایی است که حال و هوای متن قصه را به زبان دیگر بازگو می کنند و درصدد هستیم در صورت امکان آنرا بصورت cd صوتی نیز ارائه کنیم .

در ثبت و ضبط، ترجمه، طراحی و تایپ این کتاب علاوه بر راویان قصه ها، خانم فروغ محسنی، خانم مریم عباسی، خانم ها فاطمه و زهره شکری، خانم هاتفه جعفری و خانم دانشور نیز با ما همکاری داشته اند.

خاله خَزیک ۱

یک روز خاله خزیک با خانواده اش دعوا می کند. خاله خزیک هم چادرش به سر می کنه و جورابش رو می پوشه و قهر می کنه و از خانه میاد بیرون.

می‌ره و می‌ره تا این که یک گاودار جلوی راهش را می گیرد و می گوید: خاله خزیک کجا بُراو؟ خاله خزیک جواب می‌ده: خَز دَس، خَز پا، از خَز کِ جوئْت بُخا، چرا نگاش بی بی خزیک، چادر به سر، دُلاخ وِپا. گاودار هم دوباره تکرار می کنه: بی بی خزیک، چادر به سر، دُلاخ وِپا، کجا بری؟ خاله خزیک جواب می‌ده: می خوام برم شی بُکنم، شی جست و جو کنم، نون گندم بخورم، مَنتِ بابام نکشم. گاودار گفت: زن من نمی شی؟ خاله خزیک جواب می‌ده: اگه ازم ناراحت بشی و عصبانی باشی با چی منو می زنی؟ گاودار می گه با این چوبی که به گاوها می زنم. خاله خزیک می گه: نه من زن تو نمی شم و از آن جا رفت.

به راهش ادامه داد تا این که به یک خَجه کش رسید. خار کش پرسید: خاله خزیک کجا بُراو؟ خاله خزیک جواب می‌ده: خَز دَس، خَز پا، از خَز کِ جوئْت بُخا، چرا نگاش بی بی خزیک، چادر به سر، دُلاخ وِپا. خار کش هم می گه: بی بی خزیک، چادر به سر، دُلاخ وِپا، کجا می ری؟ خاله خزیک جواب می‌ده: می خوام برم شی بُکنم، شی جست و جو کنم، نون گندم بخورم، مَنتِ بابام نکشم. خار کش می گه: زن من نمی شی؟ خاله خزیک جواب می‌ده: وقتی عصبانی می شی، منو با چی می زنی؟ می گه با پِش فسیل که دور خار و خاشاک میارم. جواب می‌ده: نه، نمی شم و به راهش ادامه می‌ده.

تا این که به یک موش می رسه. موش می گه: بی بی خزیک، چادر به سر، دُلاخ وِپا، کجا می ری؟ خاله خزیک می گه: می خوام برم شی بُکنم، شی جست و جو کنم، نون گندم بخورم، مَنتِ بابام نکشم. خاله خزیک می گه: منو کجا می خوابونی؟ می گه: روی گِل هایی که از خاک بیرون میارم. می گه: اگه عصبانی شدی منو با چی می زنی؟ می گه: با دُمَم. خاله خزیک پیش خودش می گه: این خوبه با دُمَمش دردم نمی گیره.

Xāla xazik 1

Yak xāla xaziki vāə ek xunavādašu yag rəzi xāə nanašu xāə bāšu bā makəš jar o da:vā šokə. ɔi am on yak čadəri še sera kə o yak jirāwi še pā vākaši ošvāse es xuna va dar ču. Xāb ču, buri rā ke ču yak gāwboni še i vābi ošgo xāla xazik kojā varāw? Ošgo xazi das, xazi pā, az xazake ĵuno boxāə, xāb čerā nəgāəš bibi xazik, čador be sar, dolāy va pā. Ošgo mixām beram ši bokonam, šiɔi ĵas o ĵi konam, none gandom boxoram, mennae bābām nakašam. Ālā ɔiā gāwbu vāə ošgo zene mā nābeš? Ošgo va če manneš? Ošgo va ami arka: ke dome gāw odāam, ošgo na: zene ə nābam dard makod. Xāb, ošvāse ču. Ošvāse ču borado ra: ke ču yak xaĵa kaši še i vābi ošgo xāla xazik kojā varāw? Ošgo xazi das, xazi pā, az xazake ĵuno boxāə, čerā nəgāəš bibi xazik, čador ba sar, dolāy va pā. Ošgo bibi xazik, čador be sar, dolāy va pā kojā varāw? Ošgo mixām beram ši bokonam, šiɔi ĵas o ĵi konam, none gandom boxoram, mennae bābām nakašam. Ošgo zene mā nābeš? Ošgo vaxe aɔe om benneš bā če manneš? Ošgo va ami pešiāci ke xaĵa aknam, ošgo na: e zəna nābam. Ošvāse ču. Rad bi, ā vaxe yak ĵāgaci rasi yak moški lə yak ba:ri bāzi šakə, ay ĵas o xiz o ɔi araf o an

arəfoš, ošgo xāla xazik, čador be sar, dolāy va pā, kojā varāw? Ošgo mixām beram ši bokonam, šiɔi ĵas o ĵi konam, none gandom boxoram, mennae bābām nakašam. Ošgo zene mā nābeš? Ošgo lə: če maxaeneš? Ošgo lə ɔi lamriā ke es eke če me dar acorden. Ošgo va če manneš? Ošgo va domom ke dard nākod. Domom dard nākod vaxe yanə o bennam dardo nākod, ošgo čerā. Xāb, ezzevāj šokə xā moške. ā vaxe yag rəzi avā bacāri vāə baru am dāɔon o xāla xazik ošgo ke adaneš ošgo na:, ošgo mā ačam (xevə:ra dāram aš anəsam) bax aššiam ser berka, ə borə xona pādešā erəz mə:mu šocə berenjo geš biā, ošgo xāb. ɔiš vāse ču sere berka ke rax beše ana:m ošvāse ču xona pādešā ke ālā va:sāb berenj o geš biāre o am sāɔaa məjmiayā šo dar acordessu yag pelāssiki am ošvāse o xeš o xeš o xeš eke ami məjmiayā mači še ek pelāssike akə, še ek pelāssike akə. Ba:d pose pādešāš vāse ču sere berka ke aspoš āw šādə, vaxeš di ke yak xaziki lə āw bessen ošgo ke sovār sovār ə ačəš xonae šā, moškak rā bogu, āyā moškak rā bogu, nāzo āw bord o nāzanino āw borda, gol bar sadaf o sadaf nešino āw bord. Ay čaš ə:nanda šakə šadanes kəsi xo ni, la:doš go ošgo sovār sovār ə ačəš axonae šā, adare xonae šā, moškak rā bogu, āyā moškak rā bogu, nāzo āw bord o nāzanino āw bord, gol bar sadaf o sadaf nešino āw bord.

● فرهنگ لغت

فرهنگ لغت اولین موردی بود که گروه به آن پرداخت ولی گستردگی موضوع که در ابتدا به نظر نمی آمد باعث شد که تمام فعالیت های گروه از خلال آن شکل بگیرد با اینکه مراحل ابتدائی این کار یعنی ثبت بیش از ده هزار واژه برای سه حرف (آ، الف، ب)، آوا نگاری، نقش دستوری و معنی کلمه در فیش هایی که نمونه آن مشاهده می شود نوشته شده است. ولی به نظر می رسد آخرین کار مجموعه چاپ کتاب فرهنگ لغت باشد که مواردی از قبیل، دستور زبان گراشی، فرهنگ لغت، فرهنگ موضوعی واژه ها و طرح هایی از اشیاء منحصر به فرد که در گراش مورد استفاده قرار می گرفته است می باشد.

برای ثبت علمی این لغات، علاوه بر گویشوران گراش افرادی چون آقای نعمت شمسی، علیرضا برازش لیسانسیه های زبان و ادبیات فارسی در گراش و اساتید گرانقدر زبان شناسی کشور و مؤسسه های دهخدا، فرهنگستان زبان و ادب فارسی با ما همکاری داشته اند.

● حرف «آ»

آو واکرده / āw vākərda / (مص م)
پر کردن قلیان از آب و خیس کردن نی های قلیان قبل از استفاده

آک واک چده / āk o vāk čeda / (مص ل) (ب)
رنگ پریدگی صورت، از بین رفتن شادابی رخساره

آروم واکرده / ārum vākərda / (مص م)
آرام کردن، ساکت کردن

آو نو دده / āw o novā dada / (مص ل) (ب)
به عمل مکیدن و خاییدن، لته گفته می شود که نوزاد هنگام رویش دندان ها بوسیله زبان و لب های خود انجام می دهد.

آوگون چده / āwgun čeda / (مص ل) (ب)
کمین کردن و از پی شکار رفتن

آجی بل بازده / āĵi bole bāzeda / (مص ل)
شلوغ کردن و سروصدا کردن همراه با جست و خیز

آزار دده / āzār daza / (مص م) (ن)
← آزار دده

آک واک چده / āk o vāk čeda / (مص ل) (ن)
← آک واک چده

آزار / āzār / (ل)
درد، رنج، اندوه، مرض، ناراحتی

آولی / āwli / (ل)
کره خر، کره الاغ

آوسل اُسا اُسن / āwsale ossā osə:n / (اص)
در اصطلاح به شخصی گفته می شود که هم بازی برای خود انتخاب نمی کند و خود به تنهایی بازی می کند.

هفت برکت

۳. ضرب المثل

این ضرب المثل‌ها گوشه ای از ضرب المثل های رایج و سایر در گراش بوده که در طی سالها گردآوری شده است. تعداد ضرب المثل ها به یک هزاروپانصد مثل بالغ می شود که در این کتاب خواهد آمد علاوه بر خود ضرب المثل که به گراشی و رسم الخط فارسی ثبت می شود، آوا نگاری، ترجمه فارسی، کاربرد و در صورت موجود بودن معادل آن در گویشهای مختلف ایرانی و بعضاً داستانهای این امثال نیز ذکر خواهد شد که مجموعه ای تطبیقی از ضرب المثل های کل کشور محسوب خواهد شد. همراهان گروه برای ثبت و ضبط این مثلها خانم فاطمه میرزمانی، خانم فاطمه آذرکیش، خانم شهریانو صلاحی و جهت آماده سازی کتاب و معادل یابی خانم فاطمه شکری می باشند.

۴. اشعار برای نوزادان

این مجموعه بیش از ششصد بیت شعر را در بر میگیرد که در گذشته نه چندان دور مادران جهت فرزندان خود می خواندند و بیشتر با بازی کردن با فرزندان همراه بوده است و در اکثر اشعار بنحوی برتری فرزند خود را نسبت به دیگران مطرح می کردند و چاشنی بر شمردن صفات نیک وی و نزدیکان را در خود داشته است. ترجمه ی این مجموعه که با اصوات زیادی همراه است کار مشکلی است ولی ترجمه به همراه آوانگاری آنها مکمل مجموعه خواهد بود. جمع آوری این مجموعه بدون همراهی مادر و مادر بزرگهایم خانم های زهرا زینلی و شهریان صلاحی و سروناز قامت و خانم زینب عباس زاده و ... امکان پذیر نبود.

alā alā alāci
šez xuna dar mayāri
balkəs kəsoš bebina
va asratoš bemira

alā alā alāča
gol ša derāDe pāča
nanašu pič o pelāča
nanašu čekada pelāča

dotom gapen ši šave
ezār o yak či šave
tās o lagan či šave
naroke pole pi šave
māČake tə li šave

dotom ke nāz dāren
le:māDe āb dāren
aspe rekāb nokra
bābā ĵuniš sovāren
sad gala məš ošəssen
va dasse čārva dāren
tofange de:še bābāš
xaride šā:re lāren

dotom če nāz dāren
le:māDe āb dāren
asbe rekāb nokra
kākā ĵuniš sovāren

آلا آلا آلائی
شز خونه در میاری
بلکس کسش بیینه
و اسرتش بمیره

آلا آلا آلاچه
گل شه دراء پاچه
نشو پیچ پلاچه
نشو چکده پلاچه

دتم گپن شی شوه
ازار یک چی شوه
تاس لگن چی شوه
ترک پل پی شوه
مانک ته لی شوه

دتم که ناز دارن
لثماء آب دارن
اسب رکاب نکره
بابا جونیش سوارن
سد گله مش اشسن
و دس چاروه دارن
تفنگ دتش باباش
خرید شتر لارن

دتم چه ناز دارن
لثماء آب دارن
اسب رکاب نکره
کاکا جونیش سوارن

اگه اسیدی نه چدر دلاخی کر آلم اکد
Aga asidi nəbe čadər dōlāxi karē ālām akod
امساده چش گاشن

Amsādaəo čašo gāšen

از تولد شاشره سندلس ام آو اشواخه
Ez tavallāəo šāšera sandoləs am āw ošvāxa
انگار ای شاشره شه دل سوز کردم که تده
Engār ci šāšera še del sawz kərdām ke ta:dō
ارچی نلسن گاو کل اشکشتن

Ar či nəlossen gāwwe kol oškešten

از که گلیم خوش از آو برا اکشه
Ez ko gelə:me xoš ez āw barā akaše

اسار که سال پسن ننه (زن) اما نه انوسن
Esār ke sāle posen naŋaəo(zeŋé) amā nə ədusen
ار که سیر اشنخه بآ سیر ام شز ندا (ننذا)
Ar kə sir ošnəxa bāəo sir am šez nədā(z)
اشتر دزده (دزده) کلا کلا بندن (بندن)
oštər dozedə(z) kolā kolā nəboden(z)
الوه نخرده کپ سته

Alvaəo nəxarda o kape sota

الوا و رنگش می توان خرد
Alvā va rangoš mitavān xord

المی ان که بیکه اشخدن
Elmien ke bike ošxaden

الف در خونه ستارن
Alafe dare xuna sacāren

ار که دس شه کله خوش با
Ar kə das ša kolaəo xoš bā

ار سر برینی یک سر زیرینی اشسن
Ar soro barayni yak sorō zirini ošəssen

ام خدا شه ام ارما
Am xodā šaəə am ormā

ارچی سنگن من په لنگن
Ar či sangen mone paəo langén

ار که دل شه نمازن گاش شه بنگن
Ar kə del še nomāzen gāš še bonɡen

۵. شلوا (شروه)

نمونه ای که در پایین آمده است قسمتی از شروه‌های شاعری گراشی به نام نصرالله متخلص به نصرین است که شروه های عاشقانه ای را سروده است و اشعارش قسمتی از این کتاب را در بر می گیرد. این کتاب مشتمل بر شروه‌های گردآوری شده در شهرهای گراش، جویم، بنارویه، بیرم است که محققین کمتر به آن پرداخته اند.

علاوه بر آنچه در کتابهای دیگر چاپ شده موجود می باشد و شاعرانی چون محیا، مهدی، باقر، فایز، نصرین، شریفی، دالمن و حاج تراب قربانی، حاج غلامعباس خوشابی و شاعرانی که کمتر شناخته شده‌اند را از زبان مردم این مناطق با اشعارشان معرفی می نماید. برای گردآوری این اشعار از همراهی آقایان علیرضا تاج بخش که روایت حاج هاشم هاشمی را ثبت کرده بودند، آقای صادقیان و آقای نادر فتوحی که روایت پدرشان آقای بهادر فتوحی را ثبت کرده بودند و همچنین مرحوم شمشاد نوشادی، آقای علی اکبر قربانی، امیدعلی اعتماد و ... برخوردار بوده ایم.

۶. اماکن تاریخی گراش

این کتاب تکمیل شده‌ی کتابچه‌ی راهنمای گردشگری چاپ شده در سال ۱۳۸۲ می باشد و شامل تاریخچه و وضعیت جغرافیایی گراش، معرفی اماکن تاریخی موجود و بناهایی است که در گذشته ای نه چندان دور به دلایلی تخریب شده اند، عکس های این بناها و پلان (نقشه) و برش این اماکن نیز بخش دیگر این کتاب می باشد که دورنمایی از گذشته را به اذهان متبادر می کند.

در تهیه ی کتابچه ی گردشگری اعضای محترم مؤسسه توسعه و همیاری گراش و سازمان جهانگردی استان فارس و در تهیه نقشه ها و عکس های کتاب اماکن تاریخی مهندس مهدی حسینی، مهندس مرتضی وقارفرد، مهندس فرهادی، مهندس مشتاقیان (رئیس سابق دفتر میراث فرهنگی لارستان)، مهندسان جواد و حمید اسدی، آقایان حمید و مهدی توکلی و حجت عابدی با ما همکاری داشته اند.

قلعه گراش (همایون دژ)

این قلعه که در حال حاضر، فقط مخروبه‌های آن باقی است بر روی تل بزرگی به ارتفاع ۱۰۷۰ متری، از سطح دریا، به نام «کلات KALĀT» واقع است که شهر گرداگرد آن توسعه یافته است.

این قلعه نظامی، یکی از نقاط مهم منطقه بوده که ساخت آن، مربوط به دوره‌های مختلف تاریخی است و در زمان حکمرانی فتحعلی خان گراشی، بیگلربیگی لارستان و بنادر (متوفی ۱۳۱۲ هـ. ق) در اواخر قرن سیزدهم هجری نیز مورد استفاده قرار داشته است و در سال ۱۳۰۹ هجری شمسی (۱۳۵۰ هـ. ق) درگیری خان گراش با قشون دولتی، تخریب شده است. قلعه شامل چند باب خانه، مسجد، حمام، زندان، چندین آب انبار ساروجی و خانه‌های بزرگ با دو برج دیده بانی در قسمت شمالی که به نارنج قلعه موسوم بوده است می‌باشد. بالای در وردی قلعه در سمت جنوبی برچی بنام برج بارگاه نیز وجود داشته است و خانه‌هایی که به حاکم وقت تعلق داشته است دارای اتاقهای آئینه کاری بوده است و مصالح بکار رفته در قلعه سنگ، ملاط گچ، و در بعضی از جاها به ضرورت ملاط ساروج و کاشی می‌باشد. قسمت پایین این قلعه که فضای وسیعی را شامل می‌شود، با حصاری کوتاه، جهت سنگرگیری و دفع مهاجمان محصور بوده است و در این قسمت نیز مخروبه‌های تعدادی آب انبار به چشم می‌خورد. توصیف این قلعه، در کتب و سفرنامه‌های سیاحان نیز آمده است که نمونه‌هایی از آن، در قسمت تاریخچه گراش ذکر شد.

برکه کل (گنج البحر) KAL - GANJ - OL - BAHR

این آب انبار که در نوع خود «یکی از عجیب‌ترین، باشکوه‌ترین و به حیانا بزرگترین آب انبار ساخته شده در ایران می‌باشد. متأسفانه هیچ نشانی از کتیبه یا نوشته‌ای بر ساختمان این بنای عجیب وجود ندارد و اگر در گذشته وجود داشته اکنون کاملاً نابود شده است.»^۱ برکه کل در محله‌ی مصلا واقع شده و به همت حاج اسدالله فرزند دهباشی کربلایی، علیرضای گراشی و توسط استاد حسن شیرازی ساخته شده است و بنابر اقوال تاریخ ساخت آن چند سال بعد از آب انبار کشکول، حدود سال (۱۲۹۰ هـ. ق) می‌باشد سقف گنبدی شکل و عظیم آن به علت نا مشخصی پس از چندی ریزش نموده است.

۱. نوذری، عزت...، فصلنامه تحقیقات جغرافیایی شماره مسلسل ۲۴

شدم در بندر چارک گرفتار
غریبی و ره دور و غم یار

فلک آواره ام کردی به یک بار
سه درد است که به نصرین مبتلا شد

دل از عشق جانان گشته پر خون
غریبی مفلسی و هجر خوبون

غمم از کوی میمون برکه افزان
سه درد پر خطر دارد نصرین

چرا جاکن شدم از یرد و منزل
خدا آسان کند این کار مشکل

به گاوبس که رسیدم گفتم ای دل
به والله که نصرین چاره ای نی

تو بردی از کفم ای نازنین دل
شده نصرین بر روی تو مایل

ز حمام آمدی ای یار خشگل
نگزار تا رویت هیچ کس نبوسد

به زیر چشم دلبر فتنه خواب
بنالد همچو رستم بهر سهراب

دو... ولم چون گنج نایاب
اگر یک لحظه نصرین ول نیند

قدم رنجه بفرما ول به خانه
ولی می ترسم از حرف زمانه

شب بارون و دلبر پا برهنه
دل نصرین هوای یار دارد

دم گیش گلستون آب داده
دو چشمون خمارش خواب داره

ولم سرشست و زلفش تاب داده
بسوزد طالع و اقبال نسرین

شدم در بندر چارک گرفتار
غریبی و ره دور و غم یار

فلک آواریم کردی ز یک بار
سه درد بد به نصرین رخ نهاده

نه سرو و نه گل و نه ماه خاور
نمی ارزد به یک ابروی تو دلبر

نه یوسف نه زلیخا نه سممبر
اگر هر شش به نصرین یار و گردن

بسی جور و جفا بسیار مانده
گلی از یادگار یار مانده

سر دستم گلی بود خار مانده
بسوزد طالع و اقبال نسرین

• باورها

متن زیر نمونه‌ای از صدها باور و خرافات محلی و سنتی است و زمینه‌های مختلف اعتقادات مردم در رابطه با دارو و درمان سنتی، علت بعضی از نامگذاریها، روشهای درمان بیماریهای صعب‌العلاج، خاصیت مهره‌ها و اشیاء، راههای تشخیص جنسیت جنین، برخی از اعمال در خصوص مسافر، زایمان، اعمال روزانه را شامل می‌شود که بعضاً همچنان معتقدانی دارد و بسیاری از آنها امروزه بنام خرافات شناخته می‌شود و منسوخ گردیده است.

در این زمینه‌ها تحقیقاتی آمار گونه در مورد دیگر شهرهای منطقه گراش، لارستان و خنج نیز به عمل آمده است. لازم است در این مورد از همکاری سرکار خانم زهرا زینلی، ... نیز یادی شود.

• تعبیر خواب، چیستان، دعا و نفرین، متل، سلام و تعارفات

مطالبی که در این قسمت مشاهده می‌کنید نمونه‌های اندکی از صدها مورد از موضوعات فوق هستند که امروزه دیگر از اذهان فراموش شده‌اند و سابقاً در بازیها، مراسم و زندگی روزمره بعنوان سرگرمی و بخشی از واقعیات زندگی به آنها پرداخته می‌شد که قسمتهای مهمی از فرهنگ عامیانه مردم گراش را تشکیل می‌داده است و می‌توان از لایه‌لای آنها تقریحات و سرگرمی، هوش، زکاوت و روانشناسی مردم را در گذشته جستجو کرد. همکاران ما در این قسمت فاطمه میرزاده و خانواده دمساز و ... می‌باشد.

الف: آرایش (آرائش ārādeš)

اگر شخصی، زنی که بچه دار نمی‌شود را با حالتی آرایش کرده در خواب ببیند حتماً آن زن بچه دار می‌شود- اگر زنی حامله در خواب آرایش کرده باشد فرزند دختر می‌زاید.

ب: خون (خین xin)

خون نشانه ی باطل شدن خواب است یعنی خواب دیده شده تعبیری ندارد.

پ: خر، الاغ (خر xar)

کسی که الاغ را به خواب ببیند خبر مهمی به وی خواهد رسید.

ت: سگ

اصطلاحاً نشانه صلاح و آرامش می‌باشد. (سگ صلاح sag salā)

ث: گربه (گربه gorba)

نشانه ی نازل شدن بلا می‌باشد. (گربه بلا gorba balā)

ج: گریه (گریخ gerex)

گریه کردن در خواب شب نشانه نشاط روز است.

چ: مار

نشانه ی این است که شخص صاحب مال فراوان می‌شود یا اینکه شخص نذری داشته و ادا نکرده است.

ح: مدفوع

نشانه گشایش در کار است و یا بدست آوردن مال و ثروت.

خ: اسب (آسپ asp)

نشانه متولد شدن فرزند پسر است (در مورد زن حامله)

د: شادی

نشانه غم و اندوه است.

ذ: گاو (گاو gāw)

نشانه بزرگی، مرتبه و عظمت است.

ر: آب (آو āw)

نشانه سرسبزی و خرمی سال است.

ز: مرده (مُردَه morda)

نشانه ی طول عمر است و باعث عمر زیاد می‌شود- اگر کسی فردی را در خواب ببیند که مرده، آن شخص عمرش طولانی می‌شود.

در شب چهارشنبه آخر ماه صفر روی شکم، دست و صورت و دیگر اعضای بدنشان با نیل علامت‌هایی می‌کشیدند و معتقد بودند از خطرات این شب مصون می‌مانند و به خودشان می‌گفتند که پیرزن ما را نمی‌برد.

اگر چهارشنبه آخر ماه صفر جاروب کنند، مورچه می‌آید.

اگر بچه‌ای شکم‌درد بگیرد، زبان روی شکمش می‌کشیدند تا خوب شود.

از غذا خوردن در ظرف شکسته باید پرهیز شود زیرا قلب انسان می‌شکند.

بقیه‌ی آبی که پشت سر مسافر می‌ریزند، باید پای درخت نارنج سبز ریخت چون عقیده دارند که مسافر نیز مانند درخت نارنج عمر زیاد می‌کند.

معتقد بودند که شب جمعه نباید در خانه‌ی دیگری خوابید چون برکت خانه‌ی خود را همراه خود به آن خانه می‌برد.

اگر شهابی در آسمان دیده می‌شد، می‌گفتند من تو را دیدم، تو مرا ندیدی.

آبی که پشت سر مسافر ریخته می‌شود نباید دنباله‌دار باشد چون معتقد بودند که سفر مسافر نیز به درازا کشیده می‌شود.

اگر در هوای آفتابی باران ببارد، می‌گویند گرگ می‌زاید.

اگر زنی وارونه چادر پوشیده باشد اولین مردی که او را ببیند، آن مرد زن دیگری می‌گیرد (زنش را از خانه بیرون می‌کند).

گفته می‌شود باران تابستان یک گوش الاغ می‌گیرد و یک گوش الاغ نمی‌گیرد.

اگر مسافر هنگام رفتن به پشت سر نگاه کند، زود برمی‌گردد.

زنی که در مهمانی غذا یا هر خوردنی دیگر را نیمه رها کند، شوهرش داماد می‌شود.

مسافری که از خانه بیرون می‌رود برای این که بچه‌ی کوچک خانه‌ی بی‌تابی نکند: الف: آب دهان خودش را در دهان آن بچه می‌کند. ب: رشته‌ای به اندازه‌ی بینی‌اش به دست بچه می‌بندد.

اگر کسی از کس دیگری تعریف کند، برای جلوگیری از چشم‌زخم باید آب دهانش را روی شخص تعریف‌شونده بپاشد.

اگر ستاره‌ای (شهاب) با شتاب به‌طرف زمین بیاید، می‌گویند یکی مرده.

اگر بینی شخصی بخارد، هدیه می‌گیرد.

این ابیات نمونه‌ای از حدود یک هزار و دویست بیت شعر و واسونک‌هایی است که در عروسی‌های قدیم و بعضاً جدید گراش استفاده می‌شده است. این اشعار که در ۲۷ نوای محلی خوانده می‌شود به ترتیب جداسازی شده و برای هر کدام از نوآرها نت نویسی گردیده است و از بین نوآرهای متعددی که از مراسم عروسی در شب‌های مختلف اناو دُر، اناو نسو و جارائو ضبط گردیده متناسب با موقعیت زمانی آنها تدوین گردیده است و در مقدمات تهیه یک آلبوم از تعدادی از آهنگها، توسط هنرمندان بومی فراهم گردیده است.

در گردآوری این اشعار سرکار خانم سکینه بنی اسدی و در بازسازی آهنگها آقایان علی اکبر قربانی، امرالله عباسپور، ابوالحسن حسینی، آقای محمود علی پور و... همکاری نموده اند و در تهیه آلبوم آقای مجید رایگان، آقای اسد حسین شیر، آقای علی اکبر حامل، آقای ابوالحسن حسینی بعنوان مجریان طرح و آقای دکتر طالب میرزاده و اعضای هیأت مدیره ی مؤسسه آبشار اندیشه آقای مهندس قاسمعلی وقارفرد، آقای احمد نوروزی و آقای جعفر رسولی نژاد بعنوان حامی مالی و مشاوران با این گروه همکاری نموده اند.

اَز بو وَ زَر دَا (ذا) دُت آوَلاد نَبی
پاکنه بَسَن وَ شَدَر مُرَوری
Ez bu va ze:r dā (za) dote āwlāde nabī
Pākona bassen va šadro morvari
اَلَا صَلِّ عَلٰی یَا مُحَمَّد
عَلٰی مُشْکَل گِشا ماوَلَا مُحَمَّد
Alā salle alā: yā moḥammad
Ali moškel gošā mawlā moḥammad
اَکَر خَائی مُحَمَّد را شناسی
دُ چَشم مَشْری دَارَد مُحَمَّد
Agar xāci moḥammad rā šenāsi
Do čašme ma:šari dārad moḥammad
اَلَا صَلِّ عَلٰی یَا مُحَمَّد
عَلٰی مُشْکَل گِشا ماوَلَا مُحَمَّد
Alā sale alā: yā moḥammad
Ali moškel gošā mawlā moḥammad
اَکَر خَائی مُحَمَّد را شناسی
کِه رِش دَبَهای دَارَد مُحَمَّد
Agar xāci moḥammad rā šenāsi
Ke riše dabbaci dārad moḥammad
اَلَا صَلِّ عَلٰی یَا مُحَمَّد
عَلٰی مُشْکَل گِشا ماوَلَا مُحَمَّد
Alā sale alā: yā moḥammad
Ali moškel gošā mawlā moḥammad
اَکَر خَائی مُحَمَّد را شناسی
اَبای اَشْتری دَارَد مُحَمَّد
Agar xāci moḥammad rā šenāsi
Kaḇāye oštori dārad moḥammad
اَلَا صَلِّ عَلٰی یَا مُحَمَّد
عَلٰی مُشْکَل گِشا ماوَلَا مُحَمَّد
Alā sale alā: yā moḥammad
Ali moškel gošā mawlā moḥammad
اَکَر خَائی مُحَمَّد را شناسی
اَسای جَنَّتی دَارَد مُحَمَّد
Agar xāci moḥammad rā šenāsi
Asāye jannati dārad moḥammad
اَلَا صَلِّ عَلٰی یَا مُحَمَّد
عَلٰی مُشْکَل گِشا ماوَلَا مُحَمَّد
Alā sale alā: yā moḥammad
Ali moškel gošā mawlā moḥammad

مراسم در گراش دارای تنوعی بوده که شاید نتوان با ارائه نمونه ای به معرفی آنها پرداخت، این گوناگونی در شادی‌ها، اعیاد، جشن‌ها، مشاغل سنتی و تفریح‌ها و سرگرمی‌ها و همچنین عزاداری و پُرسه و تقاضای باران، درمان بیماریها و ... نمود پیدا می‌کند که نشان دهنده ی حضور و همبستگی مردم و مشارکت در غمها و شادی‌های همدیگر می‌باشد که این مراسم به تفصیل در مجموعه ای گردآوری شده است.

گردآوری این مجموعه با همکاری مادرم سرکار خانم زهرا زینلی، مادر بزرگ و آقایان غلامرضا عباسی و ... امکان پذیر گردید.

● ۱۶۱- الف : الله بده بارون

یکی از مراسم‌هایی که در هنگام خشکسالی و مواقعی که زمان بارش باران به تعویق افتاده بود برگزار می‌شد به ا... بده بارون موسوم بود که به ترتیب زیر انجام می‌شد.

گروهی از مردان جمع می‌شدند و شخصی را انتخاب می‌کردند و درون «راونده» (وسیله‌ای که توسط آن جسد مرده را جابجا می‌کردند) می‌خواباندند و مردم دنبال آن در کوچه‌های محل براه می‌افتادند و با صدای بلند با هم این شعر را می‌خواندند

allā bedə bārun	الله بده بارون
sad mā ganom omkešten	سدما گنم امکشتن
āmatak še pā messen	آمتک ش پا مسن
dass-o-kisa kon aḷa	دس و کیسه کن آغا
d ass-o-xomra kon bibi	دس و خمره کن بی بی
la:čangi dar ā bibi	لنچنگی در آ بی بی

و از طرف اهالی محل مقداری گندم یا پول و یا مواد سوختی و ... جهت درست کردن حلیم، اهدا می‌شد و پس از جمع کردن اقلام فوق در محلی چادری را بر پا می‌کردند و جشن کوچکی برگزار می‌شد و دیگهای حلیم را بار می‌گذاشتند و بین مردم تقسیم می‌کردند و از مردم می‌خواستند که برای بارش باران دعا کنند.

● ۲۶۱- ب : کماوزته برو

هنگامی که خشکسالی می‌شد و باران نمی‌بارید چند گروه دو یا سه نفره زنانه آماده می‌شدند و هر گروه «کماوی» (نوعی الک) را به همراه می‌بردند و به خانه‌های محله مراجعه می‌کردند و می‌گفتند

«کماو برو زتائم komāow-e-baru zātāom»

یعنی الک جهت باران می‌گردانیم و صاحب‌خانه به اندازه وسع خود مقداری گندم یا گوشت یا مواد سوختی و یا مقداری پول جهت درست کردن حلیم برای استفاده عموم اهدا می‌کرد و پس از جمع کردن اقلام فوق توسط گروههای زنانه در مکانی عمومی حلیم درست می‌کردند و بین مردم تقسیم می‌نمودند و معتقد بودند باعث بارش باران خواهد شد.

● ۴۶۱- ت : اعمال صبح نوروز

در گراش عشایر و همچنین منازلی که حیواناتی داشتند و شیر آنها را به فروش می‌رساندند در روز اول سال یعنی صبح نوروز آن را نمی‌فروختند و معتقد بودند که متعلق به خواجه خضر می‌باشد و آنرا به همسایه‌ها و قوم و خویش هدیه می‌کردند.

همچنین در این روز نوعی شیرینی به نام چنگال čangāl که از خرما و آرد بوداده درست می‌شد، آماده می‌کردند و بعنوان عیدی به کسانی که به منزل آنها جهت تبریک می‌آمدند، مخصوصاً بچه‌ها می‌دادند.



۱۱ • مشاغل سنتی

در این مجموعه سعی شده است به ده ها شغلی پرداخته شود که امروزه یا به فراموشی سپرده شده است یا در حال از بین رفتن می باشد با این حال این نکته قابل توجه است که در گذشته نوعی خودکفایی در تهیه ی اشیاء و لوازم و محصولات مورد نیاز مردم در گراش وجود داشته است.

برای کامل کردن اطلاعات مربوط به این مجموعه سعی شده است به بیشتر صاحبان مشاغل قدیمی مراجعه شود و آقایان مهندس مهدی حسینی، میر عبدالحسین حسینی، حاج فرج وقارفر، حاج حسن حسن زاده، هانی جعفری، خانم فاطمه چوبیه (زن آهن) و ... با ما همکاری نموده اند.



• نخ ریزی



• خشت مالی



• سفالگری

۱۲ • بازی های محلی

دیدن گوشه ای از بازیهای محلی که در پایین به آن اشاره شده است یقیناً تداعی گر فضای بانشاط و دور از دغدغه ی دوران کودکی در جایی است که شاید امکانات موجود صرفاً آن تفریحات سالم را پیش روی ما گذاشت و وجود خلایقها و توجه به هوش و استعداد کودکان در این بازیها می تواند باعث شود که این بازیها به گونه ای با امکانات امروز سازگاری داده شود و آنها را به دیگر مناطق معرفی نمود.

همکاران گروه در گردآوری بازیها عبارتند از: آقای حاج رضا علی پور، آقای هانی جعفری، آقای فتحعلی جعفری، آقای روستایی، ...

(چند نمونه از بازیهای محلی در گراش)

الف: کلابکه (kolābeka)

نوعی بازی شبانه است که از دو تیم تشکیل می شود یک تیم در جایی مستقر شده و تیم دیگر در کوچه های شهر قایم می شوند یکی از یاران تیم اول باید بدنبال افراد تیم مقابل بگردد و یکی را بگیرد تا وقتی که موفق به گرفتن کسی نشده تیم دوم می تواند به سر ایستگاه برگشته و از تیم اول سواری بگیرد.

ب: آلی بل (ā:li bole)

بازی شبیه کلابکه با این تفاوت که تمام تیم دنبال گروه مخفی شده می گردند و به محض پیدا کردن آنها در صورتی که موفق به گرفتن آنها شوند از آن محل تا سر ایستگاه از آنها سواری می گیرند.

پ: دار تپا (dār tipā)

بازی جمعی بین دو تیم که در زمین وسیع انجام میشود و وسیله بازی یک عدد توپ بیس بال و یک عدد چوب بنام «دار» می باشد که یکی از تیمها باید توپ را شوت نماید و تیم دیگر باید توپ را گرفته و یکی از یاران تیم مقابل را نشانه بگیرد که به محض برخورد توپ به یاران تیم مقابل بازی بر عکس می شود.

ت: نرد شلکت (nard o šalkot)

بازی با نوعی فرفره بنام نرد که بوسیله ی طنابی چرخانده می شود و بصورت دو یا چند نفره می توان بازی کرد و هدف، چرخاندن فرفره ها است و فرفره هایی که کمتر بچرخند محکوم به ضربه خوردن و در نهایت خرد شدن توسط فرفره های رقیب هستند.

ث: مچ فیل (moč o fil)

نوعی بازی شبانه و چند نفری است که در این بازی قطعه ای استخوان در تاریکی پرتاب می شود و همگی به دنبال آن می گردند در صورتی که کسی آنرا پیدا کند می تواند از هر کدام از بازیکنان که بتواند به چنگ آورد سواری بگیرد.

ج: دار کل (dār kele)

بازی الک و دولک است که با شیوه خاصی در گراش انجام می شود.

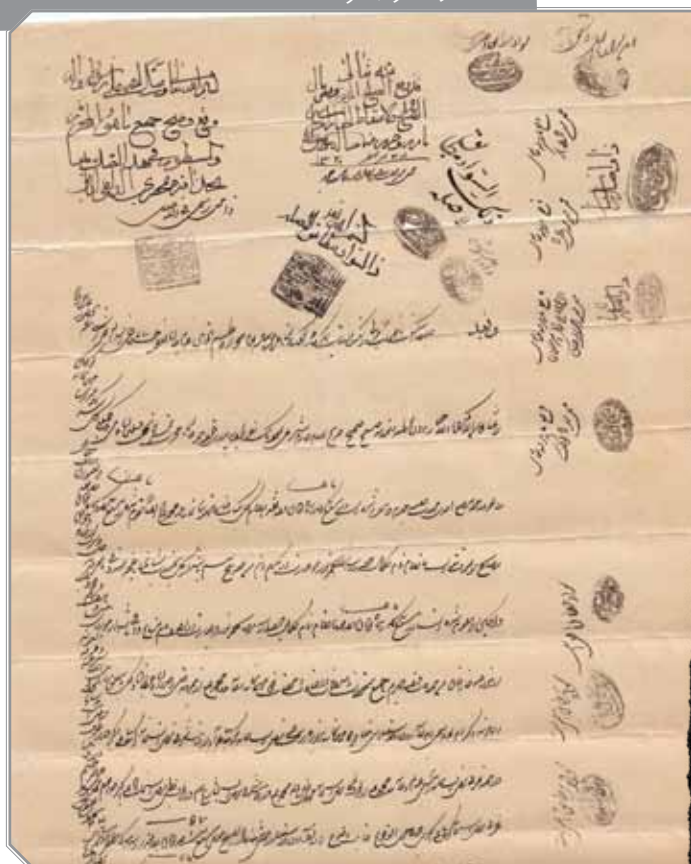
چ: ریخ کُتری (rexe kotori)

همان بازی یک غل دوغل است با شیوه ای خاص و استفاده از ریگهای زیاد که شمارش آن به «کُتر» (دسته سه تایی ریگ) است که هر کدام از بازیکنان بنوبت تعداد کترهای مشخصی ریگ بنامشان می باشد که پس از پخش آنها توسط یک نفر هر کدام از بازیکنان بنوبت باید اقلا کترهای مخصوص خودش را جمع کند در غیر اینصورت کسانی که بیشتر جمع نموده اند می توانند آنها را تنبیه نمایند.

عکس هایی که در این نشریه ملاحظه می شود نمونه ای از چند هزار عکس است که این گروه موفق به تهیه آن گردیده است. این عکسها که زمینه های مختلفی را در بر دارد عبارت از عکس هایی است از اشخاص، اشیاء، اماکن، طبیعت، لباسهای محلی، غذاهای محلی، گیاهان بومی، مراسم، مشاغل، عکسهای قدیمی و عکسهای یادگاری که با شخصیت ها گرفته شده است و در بعضی از موارد بالا نیز ساعتها تصویر و فیلم گرفته شده است. در زمینه تهیه عکس آقایان حمید و مهدی توکلی، ابوالحسن حسینی، حاج حسین خان اقتداری، ... و در تهیه فیلم ها، آقایان رضا کارگر، احمد تمدن، سید جواد معصومی، آقای کیوان محسنی، علی سپهر و ... با گروه همکاری داشته اند.

هزاران سند و دست نوشته که گروه به تهیه آن همت گمارده است زمینه های مختلفی را شامل می شود از جمله اسناد جنگ قلعه گراش، اسناد اوقافی، قباله ها، اسناد ثبتی میراث فرهنگی و اسنادی که از مجلس شورای ملی، مراکز اسناد کشور بدست آمده است.

این اسناد که در راستای نوشتن کتاب تاریخ گراش و ماجرای جنگ قلعه گراش کمک مؤثری خواهند بود با همکاری دوستانی همچون آقای غلامرضا عباسی، آقای علیرضا شکوه زاده، برادران اقتداری (فرزندان مرحوم قهرمان خان اقتداری) و ... تهیه و اختیار گروه قرار گرفته است.



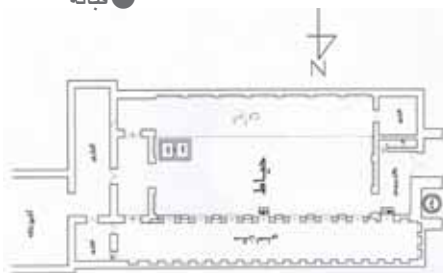
● نمونه سند ملکی



● قباله



● نامه جنگ قلعه



● پلان حسینیه سنگ آوی



● غذاهای گراشی



● علیمراد اسب افکن



● عروسک رفع چشم زخم



● خیابان کشی



● برکه چهار تاق



● گیاهان (کلنجه)

جشنواره کل

یکی از موثرین و پردوام‌ترین برنامه‌های فرهنگی سال‌های اخیر جشنواره فیلم کوتاه بوده است. این جشنواره که سال به سال بر گستردگی آن افزوده شده است در ابتدا یک جشنواره کوچک درون شهری بود که توسط گروه گردآوردندگان فرهنگ گراشی و کتابخانه عمومی گراش تأسیس گردید. استقبال گسترده مردم از دومین جشنواره باعث گردید که این جشنواره در دوره سوم به شکل منطقه‌ای و در دوره چهارم به عنوان جشنواره شهرستان‌های استان فارس برگزار گردد. در سال ۱۳۸۵ جشنواره فیلم کوتاه کل برگزار نشد. اما با پیگیری‌های انجام شده جشنواره کل به عنوان یکی از جشنواره‌های ثبت شده در تقویم کشوری در سطح استان فارس و استان‌های همجوار به کار خود ادامه می‌دهد.

۱۵. نامه‌ها

نامه هایی که تعدادی از آن ملاحظه می شود گوشه ای از مکاتبات متعددی است که این گروه در راستای هر چه بهتر شدن تهیه و تدوین کتابها حفظ و حراست از بناهای تاریخی و میراث فرهنگی شهرستان ، تقاضای احداث موزه مردم شناسی در گراش، ثبت آثار تاریخی و درخواست از اساتید مؤسسات و ادارات کل و مراکز فرهنگی و علمی نظیر مؤسسه لغت نامه دهخدا، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، میراث فرهنگی استان و اداره کل موزه ی کشور و وزارت خانه های مرتبط که می توانستند در پیشبرد اهداف گروه مؤثر باشند نوشته شده است و در آینده ی نزدیک نتیجه ی بسیاری از آن ها را خواهیم دید.

● کل اول

شهریور ۱۳۸۱

فیلم

۱۵۰ هزار تومان

● کل دوم

شهریور ۱۳۸۲

فیلم

۱۸ میلیون تومان

● کل سوم

جشنواره منطقه‌ای فیلم کوتاه کل

شهریور ۱۳۸۳

فیلم

۲ میلیون تومان

با حمایت مالی حاج احمد عسکری

● کل چهار

جشنواره فیلم کوتاه شهرستان‌های استان فارس

آذر ۱۳۸۴

فیلم

۸/۴ میلیون تومان

● کل پنجم

جشنواره فیلم کوتاه شهرستان‌های استان فارس

آذر ۱۳۸۷

فیلم

۱۰ میلیون تومان

● کل ششم

جشنواره فیلم کوتاه شهرستان‌های استان فارس

آذر ۸۸

فیلم

۱۸ میلیون تومان

● کل هفتم

جشنواره فیلم کوتاه شهرستان‌های استان فارس

آذر ۱۳۸۹

فیلم

۲۲ میلیون تومان

● کل هشتم

جشنواره منطقه‌ای فیلم کوتاه کل

دی ماه ۱۳۹۰



● دکتر احمد اقداری



● پیگیری تأسیس موزه مردم‌شناسی



● مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی



● موسسه لغت‌نامه دهخدا



● کتابخانه ملی

● اولین جشنواره کل ۱۳۸۱



● جشنواره هفتم کل ۱۳۸۹

خانه فرهنگ گراش

● مهمترین فعالیت‌های ده ساله پیش از تشکیل خانه فرهنگ

از سال ۱۳۸۳ تا ۱۳۸۸

گروه گردآورندگان فرهنگ گراشی در نوروز ۱۳۸۳ سفری به دبی داشت که در طی آن کمک‌ها و هدایایی از طرف فرهنگ‌دوستان در اختیار این گروه قرار گرفت با فراهم شدن این مبلغ، نشست‌های اولیه در تاریخ ۸۳/۲/۱۶ با حضور جمعی از فعالان فرهنگی و هنرمندان برگزار شد که در طی آن تصمیم گرفته شد مبلغ جمع‌آوری شده برای تاسیس مرکزی فرهنگی هزینه گردد اعضای هیأت امانت شامل آقایان عبدالعلی صلاحی، مهدی جباری، مهدی آیینه‌افروز، غلامرضا عباسی و محمدرضا وفایی فرد تعیین گردد.

در طول سال ۱۳۸۳ مقدمات تشکیل خانه فرهنگ زیر نظر اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی انجام گرفت و با همکاری آقای شادمان یک دستگاه آپارتمان در ابتدای خیابان بسیج برای محل خانه فرهنگ در نظر گرفته شد.

فعالیت‌های خانه فرهنگ گراش از آبان‌ماه ۱۳۸۳ شروع گردید. و به تدریج انتخابات انجمن‌های گوناگون فرهنگی و هنری برگزار شد. در حال حاضر ۶ انجمن در محل خانه فرهنگ مشغول به فعالیت می‌باشند و انجمن گراش‌شناسی در آستانه تاسیس است. گذشته از برنامه‌های عمومی مانند جشنواره گل، نمایش‌ها، نمایشگاه‌های هنری، کنسرت‌های موسیقی و شب‌های شعر و داستان، فضای داخلی انجمن برای برگزاری کلاس و جلسات هفتگی انجمن‌ها مورد استفاده می‌باشد.

● فعالیت‌های هیأت امانت خانه فرهنگ

۱. جلسات ماهیانه با حضور مسئولین انجمن‌ها
۲. دعوت از مسئولین در جلسات هر ماه برای همکاری بهتر با ادارت گراش
۳. راه‌اندازی و همکاری در امور اجرایی انجمن‌ها
۴. ارتباط با حامیان مالی و تامین بخشی از هزینه‌های برنامه‌های انجمن‌ها
۵. نظارت بر فعالیت‌ها و انتخابات انجمن‌ها
۶. صدور کارت عضویت
۷. هماهنگی در برگزاری کلاس‌های هنری
۸. اطلاع‌رسانی فعالیت‌های انجام شده در خانه فرهنگ
۹. انجام مکاتبات اداری با ادارات
۱۰. تشکیل کتابخانه تخصصی برای هر انجمن

● برنامه‌های عمومی

فروردین ۸۶: برگزاری بهارانه هنرمندان گراش و تقدیر و تشکر از هنرمندان پیشکسوت و جدید و شهدای هنرمند گراش در رشته‌های مختلف هنری. تودیع و معارفه مسئول خانه فرهنگ جناب آقای عبدالمهدی جباری و تقدیر و تشکر از زحمات دو سال و نیمه آقای عبدالعلی صلاحی مسئول پیشین خانه فرهنگ گراش. مرداد ۸۶: برگزاری نمایشگاه مطبوعات در محل کتابخانه مسجد صاحب‌الزمان (عج) با همکاری پایگاه گراش نیوز و کتابخانه مسجد صاحب‌الزمان و نشریه صحبت‌نو. در این نمایشگاه نشریات انتشار یافته توسط مراکز و ارگان‌های مختلف گراش که توسط آقای عبدالعلی صلاحی جمع‌آوری شده بود از دوازدهم تا هفدهم مرداد به نمایش درآمد.

اسفند ۸۷: برپایی نمایشگاه کتاب به مدت ۱۰ روز با همکاری شورای شهر و همکاری با ستاد تسهیلات نوروزی و شرکت در مراسم ستاد دهه فجر در محل بخش‌داری گراش و آموزش و پرورش جهت هماهنگی و اجرای بهتر برنامه‌های دهه فجر.



بهارانه هنرمندان ۱۳۸۶



نمایشگاه سال ۱۳۷۹



نمایشگاه سال ۱۳۷۹

گردآوری اشیاء قدیم

در سال ۱۳۷۹ با کمک دوستان به دلیل اینکه می‌دیدیم اشیاء قدیمی، صنایع دستی، لباس‌های محلی، ابزارهای مشاغل سنتی، محصولات صنایع قدیم، ظروف و اسباب‌آاثیه منازل و... در خانه‌های جدید بلا استفاده شده و دور ریخته می‌شود، تصمیم گرفتیم این کار را خود ما انجام دهیم و خوشبختانه توانستیم بیش از ۲۰۰۰ قطعه شیء قدیمی اهدایی مردم جمع‌آوری کنیم و در نمایشگاهی در سال ۷۹ و ۸۶ به نمایش بگذاریم ولی متأسفانه با وجود بازدید مقامات عالی رتبه مانند مدیر کل موزه کشور، مدیر کل میراث فرهنگی استان، معاون پژوهشی و صنایع دستی سازمان میراث فرهنگی و... و تحسین چنین همتی و صدور مجوز تاسیس موزه مردم‌شناسی در گراش در سال ۸۴ در دیدار با مدیر کل موزه‌های کشور، و خرید خانه قدیمی از محل کمک اهدائی آقای دکتر زین‌العابدین محبی و مادر شهیدان عظیمی، هنوز نتوانسته‌ایم موزه‌ای را داشته باشیم تا بتواند هویت از دست رفته ما را دوباره به ما برگرداند و احساس بی‌هویتی که در جوانان ما بوجود آمده را زایل کند چرا که با تماشای این اشیاء بنحوی می‌توان به خود کفایی و استقلال مردم ما در مواجهه با مسایل و مشکلات روزمره خود پی برد و با دیدن ابزارها و محصولات صناعی چون، شیشه‌گری، باروت‌سازی، کاغذ‌سازی - سفالگری، آهنگری، نجاری، تفنگ‌سازی، قالی‌بافی، لباس‌های محلی و... این حس در انسان قوی‌تر می‌شود و به آینده خود با اتکاء به توان و فکر ایرانی امیدوارتر می‌گردد.

هفت برکت

انجمن شاعران و نویسندگان

انجمن شاعران و نویسندگان گراش قدیمی ترین انجمن مجموعه خانه فرهنگ می باشد که در سال ۱۳۷۶ تشکیل شده است. جلسات انجمن در سال های گذشته در کانون فرهنگی تربیتی و کتابخانه عمومی گراش تشکیل می گردید. همزمان با سیصدمین جلسه انجمن و افتتاح خانه فرهنگ از دی ماه ۱۳۸۳ جلسات انجمن به شکل هفتگی هر پنجشنبه در خانه فرهنگ تشکیل می گردد. گذشته از جلسات منظم هفتگی از دیگر برنامه های انجمن شاعران و نویسندگان برگزاری شب شعر و چاپ کتاب است.

۵۷ نفر به عنوان عضو با انجمن شاعران و نویسندگان گراش همکاری دارند. مسعود غفوری، علی اکبر شامحمدی، سعید توکلی، عبدالله سراجی و فاطمه یوسفی گروه دبیران انجمن هستند

و در طی دو سال اخیر مصطفی کارگر، محمد خواجه پور، حبیبه بخشی، فرزانه نادرپور، نرگس اسدی و فاطمه نجفی، رضا شیروان، صالحه خندان، محمود غفوری نیز به عنوان دبیر در این انجمن حضور داشته اند.

برگزاری جلسات هفتگی حافظ خوانی، برگزاری کلاس ترجمه متون ادبی انگلیسی، برگزاری کلاس آموزش عروض و قافیه و دوره های کتابخوانی از برنامه های هفتگی انجمن در این سال هاست.

فعالیت های عمومی انجمن شاعران و نویسندگان گراش

سیصدمین جلسه انجمن با حضور شاعران بندرعباس و اوز دی ماه ۱۳۸۳ شب شعر ولایت (با همکاری هلال احمر) با حضور شاعرانی از اوز و لاریهم ۱۳۸۳ رندانه با حافظ با حضور راشد انصاری مهرماه ۱۳۸۴ شب شعر عاشورا شعرخوانی شاعرانی از جهرم، لار، اوز و گراش اسفند ۱۳۸۴ چهارصدمین جلسه انجمن آذرماه ۱۳۸۵ پانصدمین جلسه انجمن آذرماه ۱۳۸۷

فعالیت های اصلی انجمن شاعران و نویسندگان گراش

انتشار کتاب:

الف. در ترنم باران: گردآوری آثار شاعران و نویسندگان گراش توسط جواد راهیما ب. سلام گل سرخ: مجموعه اشعار مصطفی کارگر که هر کدام از شعرهای آن به یک یا چند تن از شهدای شهر اهدا شده است.

ب. دل دریایی من: جدیدترین مجموعه اشعار جواد راهیما البته بسیاری از شاعران و نویسندگان عضو انجمن کتاب هایی را در دست انتشار دارند که چاپ آن به دلیل مشکلات مالی به تاخیر افتاده است.

انتشار الف: الف نشریه داخلی انجمن شاعران و نویسندگان است که به شکل هفتگی منتشر می شود آثار شاعران و نویسندگان در این خبرنامه چاپ شده و در جلسات نقد می شود.

وب سایت: آثار منتشر شده در الف در اینترنت نیز منتشر شده و علاقه مندان در دیگر شهرها و خارج از کشور می توانند آثار شاعران و نویسندگان گراش را مطالعه کنند.

<http://www.aleph.ir>

برنامه های نوروزی: با فرا رسیدن ایام نوروز، سالانه اعضای انجمن برای تبادل فرهنگی با دیگر شهرهای منطقه سفرهایی را به شهرهای منطقه مانند جهرم، لار، اوز، خنج، بستک، جویم و... انجام می دهند. کتابخانه: از ابتدا شروع به کار انجمن به دلیل کمبود کتاب های روز ادبی انجمن اقدام به خرید کتاب نموده و این کتاب ها توسط اعضا خریداری می شود با سود خرید کتاب ها کتابخانه ای برای انجمن تشکیل شده است.

موفقیت های اعضای انجمن شاعران و نویسندگان

شب شعر آفتاب: در این شب شعر که در سطح شهرستان برگزار شد. اثر سعید توکلی در بخش شعر مدرن رتبه اول را کسب کرد و اشعار محمد خواجه پور و مصطفی کارگر به عنوان اشعار برگزیده خوانده شدند.

دومین نشست تخصصی شعر آفتاب: برگزیده شدن اشعار محمد خواجه پور و مصطفی کارگر

مسابقه داستان ۵۵ کلمه ای: داستان های مسعود غفوری، اسماعیل فقیهی و سعید توکلی در کتاب منتشر شده توسط مجله چلچراغ چاپ شده است.

محتشم کاشانی: شعر مصطفی کارگر در این مسابقه برگزیده شد و وی سفری به کاشان داشت. آثار شاعران و نویسندگان به شکل منظم در نشریات استانی و کشوری منتشر می شود. و شاعران در شب شعرها و کنگره های سراسری نیز به هزینه شخصی شرکت می نمایند.

انجمن نمایش

در سال های گذشته اجرای نمایش تنها محدود به ایام دهه فجر و برنامه های جنگ شادی بوده است. انجمن نمایش تلاش دارد هنر تئاتر و نمایش را به عنوان یکی از هنرهای مورد توجه خاص و عام و در تمام طول سال در گراش ترویج نماید.

تاکنون سه دوره انتخابات مجمع عمومی انجمن نمایش با حضور تمام گروه های نمایشی فعال شهر گراش برگزار شده است و در حال حاضر مسئولیت این انجمن با علی فخری است. از بهمن ۱۳۸۵ انجمن نمایش گراش به شکل مستقل و زیر نظر اداره هنرهای نمایشی تهران. علی فخری، عبدالرضا افشار، محمود علیپور و غلامرضا پورقاند اعضای اصلی انجمن نمایش هستند و در دوره های گذشته محمد بابا احمدی، علیرضا حسن نژاد، علی مقتدری با این انجمن همکاری داشته اند.

نمایش های اجرا شده

اجرای جنگ های شاد و متنوع در دهه فجر سال های گذشته
نمایش فلفی و دیوهایش بهمن ۸۲
نمایش خورشید مهربانی بهمن ۸۳
اجرای برنامه به مناسب ایام نیمه شعبان سال ۸۴
نمایش طفل بزرگوار بهمن ۸۴
جشنواره نمایش دانش آموزی اردیبهشت ۸۵
نمایش بر شانه های زخمی زینب بهمن ۸۵
«گرچه و حیوانی جنگل» اردیبهشت ۸۶
غریبه شام بهمن ۸۶
کابوس سرخ دی ماه ۸۹
گرگ بدبخت فروردین ۹۰

مهمترین فعالیت انجمن نمایش در سال های اخیر اجرای نمایش های عاشورایی بوده است. در سال ۸۴ نمایش «طفل بزرگوار» به روی صحنه رفت. این نمایش به مدت ده شب در سالن سینمای شهر قصه گراش برگزار شد و با استقبال شدید هنردوستان و عامه مردم همراه گردید. طفل بزرگوار روایت نمایشی هجرت کاروان کربلا به شام است و در آن زندگی حضرت رقیه (ع) به نمایش در می آید. در اجرای نمایش بیشتر گروه های نمایشی فعال شهر گراش همکاری داشته اند. نمایش طفل بزرگوار با هزینه ی بیش از یک میلیون و پانصد هزار تومان اجرا شد.

جشنواره ها و کلاس ها

برگزاری جشنواره تئاتر دفاع مقدس با همکاری هیات رزمندگان اسلام گراش (شهریور ۸۵)
برگزاری اولین جشنواره تئاتر مدارس با همکاری اداره آموزش و پرورش گراش (اسفند ۸۵)
تشکیل مجمع عمومی انجمن نمایش گراش و تعیین اعضای هیات امنای جدید انجمن
برگزاری کلاس آموزش گریم با ۱۳ هنرجو و اعطای گواهی نامه زیر نظر آقای جمالی از لار

برگزاری کلاس آموزش بازیگری تئاتر با شرکت ۳۴ هنرجو در سالن شهرداری زیر نظر آقای شریفی از خنج



نمایش عاشورایی

انجمن هنرهای تجسمی

ضرورت انجمن هنرهای تجسمی با توجه به گسترده‌گی حوزه فعالیت‌های این انجمن که هنرهای گوناگون از جمله نقاشی، مجسمه‌سازی، ماکت‌سازی، سفالگری، سنگبری، معرق، تذهیب و ... را شامل می‌شود از سال‌های گذشته احساس می‌شد. در اوایل سال ۱۳۸۴ خانم صالحه خندان به عنوان مسئول این انجمن شروع به فعالیت کرد و پس از جذب اعضا جلسه مجمع عمومی در تاریخ ۸۴/۸/۲۰ برگزار شد و اعضای اصلی انجمن تعیین گردیدند. مسعود آتشی، علی قنبرپور، علی زارعی، محمدجعفر اسدی، فاطمه اسماعیل‌نژاد اعضای هیات امنا انجمن هنرهای تجسمی هستند. عمده فعالیت‌های انجمن هنرهای تجسمی برگزاری کلاس‌های هنری می‌باشد.

فعالیت‌های انجام شده

نمایشگاه آثار تجسمی در بهمن ۱۳۸۴ به مدت ۱۴ روز در سالن سینما برگزار شد. حضور ۱۵ اثر گرافیک، آرم و تیزر تبلیغاتی در اولین جشنواره گرافیک لارستان و کسب مقام سوم در بخش تیزر. نمایشگاه آثار تجسمی عبدالرضا کشوری و آزاده کشوری در سالن شهرداری. این نمایشگاه در شهرهای لار و اوز نیز برپا شد. برگزاری مسابقه عکس عاشورا در بهمن ماه ۱۳۸۵. برگزاری نمایشگاه آثار حجم‌سازی (سه بعدی) کاری از خانم آزاده کشوری و عبدالرضا کشوری در سالن شهرداری (آذرماه ۸۵). دومین نمایشگاه هنرهای تجسمی با شرکت بیش از شصت تابلو در رشته‌های گرافیک، نقاشی، طراحی، پاستل، تذهیب، قالی‌بافی. برگزاری مسابقه عکس عاشورا در دو بخش محرم و شهر من و نمایش عکس‌های برتر در راهرو حسینیه اعظم گراش. شرکت در جشنواره استانی عکس، کاغذ، قیچی لارستان و کسب مقام اول این جشنواره توسط آقای مجید حاجیان. برگزاری مسابقه نقاشی در سطح مدارس ابتدائی، راهنمایی و دبیرستان به مناسبت گرامیداشت یوم... سیزده آبان از طرف انجمن هنرهای تجسمی در تالار حسینیه اعظم. مسابقه نقاشی در مقاطع مختلف به مناسبت روز جهانی قدس در مهر ماه ۸۶. برپایی نمایشگاه آثار طراحی و رنگ روغن خانم دانشور و خندان و آثار مشبک خانم کوزلی همزمان با اجرای نمایش غریبه شام در محل سینما. برپایی نمایشگاهی از آثار دستاوردهای بانوان خانه فرهنگ گراش در محل حسینیه ابوالفضل. برگزاری مسابقه نقاشی به مناسبت ۱۳ آبان. برپایی نمایشگاه مسابقه عکس‌های قدیمی در حسینیه برق روز به مدت ۱۰ روز.

کلاس‌ها

برگزاری کلاس رنگ و روغن توسط آقای قنبرپور. برگزاری کلاس طراحی توسط آقایان قنبرپور و باقرنژاد. برگزاری کلاس تذهیب توسط خانم کاظمی. برگزاری دوره نقاشی کودکان توسط خانم اسماعیل‌نژاد. برگزاری دو دوره آموزش تذهیب با شش هنرجو زیر نظر خانم مریم کاظمی. برگزاری کلاس طراحی کودکان توسط خانم‌ها نرگس دانشور و فاطمه اسماعیل‌نژاد. برگزاری کلاس آموزش طراحی بزرگسالان زیر نظر آقای محمدجعفر اسدی. برگزاری کلاس آموزش عکاسی با شرکت ۹ هنرجو زیر نظر آقای مصطفی رحمانی. برگزاری کلاس آموزش مشبک و معرق با ۷ هنرجو زیر نظر آقای افتخار. برگزاری کلاس سفالگری. برگزاری کلاس آموزش رنگ روغن نوجوانان. برگزاری یک جلسه کلاس آموزش تذهیب با حضور خانم کاظمی. برگزاری دو دوره کلاس آموزشی رنگ روغن. برگزاری کلاس آموزش کتیبه‌سازی با گل سفال. برگزاری کلاس آموزش تذهیب.

انجمن موسیقی

اولین انجمن موسیقی در سال ۱۳۸۰ شروع به فعالیت نمود اما بعد از عدم موفقیت آن که بیشتر به دلیل کمبودهای مالی بود، با تشکیل خانه فرهنگ در تاریخ ۸۳/۹/۲۴ دوره جدید فعالیت این انجمن آغاز گردید.

انجمن موسیقی سعی دارد بیشتر سلاقی موسیقایی اعم از سنتی، پاپ و کلاسیک را پوشش دهد. به علت کمبود اساتید مجرب برخی از اساتید از شهرهای اطراف و یا شیراز برای تدریس دعوت به همکاری می‌شوند.

به جز کلاس‌های آموزشی، اعضای انجمن موسیقی در اجرای برنامه‌های انجمن‌های دیگر نیز همکاری چشمگیری دارند. تاکنون ابوالحسن حسینی، مجید رایگان، میثم پورملا، امراله عباسپور، احمد نیکخو، مرضیه غلامی به عنوان اعضای هیات امنا در انجمن موسیقی حضور داشته‌اند. این انجمن دارای بیش از ۱۸۰ عضو است.

کلاس‌های موسیقی برگزار شده

سه تار: ذوالقدر
تار و سه تار: مختاریان
گیتار: یزدان‌پناه
گیتار: پورملا
ویولون: رایگان، زرگری
دف و ضرب: عباس‌نیا
تار، سه تار، نی: مبشری

مقام‌های برتر جشنواره موسیقی لارستان

مقام برتر دونوازی گیتار: میثم پورملا/ابراهیم تمیز
مقام برتر گروه نوازی پاپ: گروه پارسینا
مقام برتر تکنوازی ویولون: مرحوم جواد فیروزی
کسب مدرک دوره گیتار با رتبه عالی: میثم پورملا

برنامه‌های اجرا شده

اجرای موسیقی در جشن نیمه شعبان با بیش از ۱۷۰۰ نفر بیننده. تهیه نماهنگ شهدا به سفارش ستاد یادواره شهدای گراش. تهیه و ضبط و بازسازی آواها و موسیقی بومی گراش. ضبط نوارهای سینه‌زنی و همکاری با هیات‌های مذهبی. کنسرت موسیقی گروه پارسینا در اردیبهشت ۸۵. برگزاری کنسرت موسیقی پارسینا وابسته به کانون موسیقی گراش در اردیبهشت ۸۵. برگزاری جشن بزرگ خلیج فارس.



دوره اول انجمن موسیقی

انجمن سینما

با تدوام جشنواره کل، علاقه‌مندان به هنر سینما محلی را برای ارائه آثار تصویری خود یافتند و افراد گوناگون سعی نمودند به تولید فیلم کوتاه بپردازند. ضعف‌های تکنیکی موجود در اکثر فیلم‌های نمایش داده شده ضرورت ایجاد گروهی که بتواند به آموزش و تشویق علاقه‌مندان سینما بپردازد را مشخص نمود.

در ابتدای شروع به کار خانه فرهنگ، انجمن سینما تشکیل گردید و تاکنون سه دوره انتخابات مجمع عمومی آن برگزار شده است. مهمترین فعالیت‌های این انجمن همکاری در برگزاری جشنواره کل و همچنین برگزاری جلسات هفتگی نقد و بررسی و نمایش فیلم می‌باشد. کیوان محسنی، اسماعیل فقیهی، مجید حاجیان، رقیه فیوضات، رویا محسنی اعضای هیات امنا انجمن سینما هستند. محمدعلی شامحمدی، جواد حسن‌نژاد از دیگر اعضای هیات امنا در دو سال اخیر بودند.

همکاری با گروه فیلمسازی اعزامی از تهران در زمینه ساخت فیلم بلند سینمایی با حضور بازیگران مطرح سینمای کشور در گراش همچون پژمان بازغی، بهمن دان، سحر ولدبیگی و ..

برگزاری جلسات آمادگی جشنواره کل و تغییر آیین‌نامه این جشنواره، از مهمترین فعالیت‌های انجمن سینما ست.

فیلم‌های تولید شده در سال‌های ۸۴ و ۸۵

فیلم بلند مستند گمگشته کوچه‌های تاریخ	علی سپهر
آنونس جشنواره چهارم کل	کیوان محسنی
فیلم کوتاه مستند عابد	کیوان محسنی
فیلم کوتاه داستانی پریش	رقیه فیوضات فیلم کوتاه داستانی
خانه خاکستری	محمدعلی شامحمدی فیلم کوتاه داستانی
آن سوی حقه	محمدعلی شامحمدی فیلم کوتاه داستانی
رویای آسمانی	اعظم وفایی فرد
فیلم کوتاه داستانی آب را دنبال کن	کیوان محسنی

کلاس‌های برگزار شده

- دوره آموزش فیلمنامه نویسی
- جلسات نقد و بررسی فیلم کوتاه
- استاتیک سینما
- متد بازیگری



جشنواره سوم کل



جشنواره پنجم کل

انجمن خوشنویسی

افتتاح انجمن خوشنویسان شعبه گراش با حضور آقای عبدالله ملکی‌پور مدیر اجرایی شورای عالی انجمن خوشنویسان ایران به همراه آقایان استاد فتحعلی واشقانی فراهانی، حسنی، رحمان‌نژاد عضو شورای عالی انجمن خوشنویسان ایران و آقایان مجید چیزفهم رئیس انجمن خوشنویسان شیراز، عسکری‌نژاد، تل جنگانی و علوی از مدرسان انجمن خوشنویسان شیراز و پرده‌برداری از تابلو انجمن خوشنویسان شعبه گراش توسط استاد واشقانی انجام شد. برگزاری منظم امتحانات خوشنویسی در مقاطع مختلف با حضور استاد جنگانی به عنوان ناظر حوزه امتحانی گراش، اوز و لار در کتابخانه مسجد صاحب‌الزمان گراش که با اخذ شعبه انجمن کلیه امتحانات سراسری انجمن خوشنویسان در شهر گراش برگزار می‌شود. شرکت آقایان محمد جواد اکبری، محمد تمیز، و خانم خوشابی‌زاده در امتحان مدرسی انجمن خوشنویسان در محل انجمن خوشنویسان شیراز.

نمایشگاه‌ها و مسابقات

برپایی نمایشگاه آثار خوشنویسی هنرمندان و اساتید شهرهای شیراز، گراش، لار و اوز به مدت ده روز در سالن شهرداری گراش (آبان ماه ۸۵)
برپایی نمایشگاه آثار خوشنویسی از هنرمندان و هنرجویان گراش به مدت یک هفته در سالن شهرداری گراش از طرف انجمن خوشنویسان شعبه گراش.
برگزاری مسابقه خوشنویسی در ۱۶ بهمن ماه روز جمهوری اسلامی و فرهنگ و تمدن. که در پنج مقطع برگزار شد که در هر مقطع سه نفر به عنوان نفر اول، دوم و سوم برگزیده شدند.
برگزاری مسابقه خوشنویسی از طرف انجمن خوشنویسان شعبه گراش در تمام مقاطع و برای عموم مردم به مناسبت سالگرد پیروزی جمهوری اسلامی ایران و اهدا جوایز به برگزیدگان اول تا سوم هر مقطع.

حضور در مسابقات

کسب مقام برتر سومین جشنواره استانی رسول اعظم (ص) شیراز توسط آقای علی قنبرپور و بازدید هنرمندان خطاط از سومین نمایشگاه رسول اعظم (ص) در بهمن ماه ۸۵.
ارسال اثر به جشنواره‌های مختلف کشور از جمله نمایشگاه غدیر تبریز، پیامبر اعظم (ص) شیراز و تهران و جشنواره رضوی.

حضور اساتید

دعوت از استاد واشقانی از تهران پنج بار و استاد جنگانی و عسکری‌نژاد از شیراز برای تدریس و یادآوری نکات اساسی خوشنویسی و چگونگی آمادگی برای امتحان.
دعوت از استاد علیرضا تل جنگانی به منظور بیان موارد ضروری و نکات لازم برای هنرجویان مقاطع مختلف خوشنویسی در راستای برگزاری هر چه بهتر امتحانات میان‌دوره‌ای که با عنایت ایشان و همکاری اعضا انجمن، سه جلسه کلاس سودمند برگزار گردید.

کلاس‌ها

برگزاری کلاس‌های آموزشی خوشنویسی در رشته نستعلیق، کتابت، شکسته نستعلیق در مقاطع مقدماتی، متوسط، خوش، عالی و ممتاز به صورت یک روز در هفته در ایام سال و دو روز در هفته در ایام تابستان برای خواهران و برادران به صورت جداگانه.
برگزاری کلاس خوشنویسی در دو گروه و در چهار روز هفته توسط آقایان محمد جواد اکبری و محمد تمیز در مقاطع مقدماتی، متوسط، خوش، عالی و ممتاز با شرکت ۳۷ نفر هنرجو.
شرکت چهار تن از هنرجویان ممتاز خوشنویسی در کلاس فوق ممتاز و برگزاری این کلاس‌ها در گراش.
برگزاری کلاس آموزش خط تحریر زیر نظر انجمن خوشنویسان شعبه گراش.
برگزاری آزمون خوشنویسی ترم زمستان با حضور استاد واشقانی به عنوان ناظر از تهران و با شرکت ۳۹ هنرجو در مقاطع مختلف مقدماتی، متوسط و خوش و عالی و ممتاز.

یاوران

یاوران

ابراهیم آرم
ابراهیم دستیار
ابراهیم مهروری
ابول کریمیان
احمد روزبه
احمد سرخوش
احمد شکری
احمد صادق فرد
احمد عسکری
احمد کریمیان
اسد رهنورد
اسدالله بخشی
اصغر شمس
اکبر فخری
آهن علی شبان
تقی حقیقی
جانعلی دارا
جواد راهیما
جواد شیخی
جواد فتح پور
حسن اسماعیلی
حسن زارعی
حسن سراجی
حسین حسن زاده
حسین سعادت
حسین فانی لاری
خانم رهنورد
خلیل جباری
رحمت آتشفشان
رحمت تاج گردان
رحمت اله جباری
رحیم انصاری
رضا آذرکیش
رضا برزگر
رضا پاکدل
رضا تاج گردون
رضا سراجی
رضوان رهنورد
زین العابدین مجبی
زینل زینلی
سعید صفری
سلیمان سنمار
سلیمان عبدالهی
سید اسد محقق
سید حسن محقق
سید کاظم خلیلی
سید ناصر محقق
سید یوسف محقق
صادق ملایی
صمصام کشتکاران
طالب میرزاده
عباس جعفری
عباس صادق فرد
عباس علی زارعی

عبدالحسین سرخوش
عبدالغفور عباسی
عبدالله اسدی
عزیز نوبهار
علی آشفته
علی حسینی
علی عباسی
علی محمدی
علی اکبر اسعدی
علی اکبر زینلی
علی بابا عسکری
عنایت وقار فرد
غفور زینلی
غلام حسین راهیما
غلامرضا پولادسنگ
غلامرضا راهیما
غلامرضا زارعی
غلامرضا زمانی گراشی
فضل الله سعادت
قاسم سرخوش
قاسم نوروزی
محسن سرخوش
محمد تقی زاده
محمد حسینی
محمد خوشاب
محمد رهنورد
محمد قاسم زادگان
محمد حسن اسدی
محمد حسین زمانی
محمد رضا شادی
محمود پورملا
محمود شادمان
محمود نصرتی
مرتضی سرخوش
مرتضی وقار فرد
مصطفی سرخوش
مصطفی شیخی
مصطفی غلامی
مصطفی محسنی
مصطفی محقق
ملاحسین محمدنژاد
منوچهر سبزواری
مهدی نجفی
نعمت غفاری
یوسف پورملا
یوسف سرخوش
یوسف شادی
یوسف شکوه

خوشحالیم که مجالی پیش آمد تا قدردانی خود را در این مجموعه از یاوران خود به عمل آوریم گرچه به دلیل زیاد بودن تعداد آنها، ترس از فراموش کردن برخی نامها وجود دارد ولی ضمن عذرخواهی از کسانی که نامشان فراموش می شود سعی می کنیم با معرفی دیگران گوشه ای از دین خود را نسبت به آنها نیز ادا کرده باشیم

لازم به ذکر است، برخی از این عزیزان در موارد مختلفی با گروه همکاری داشته اند که به دلیل پرهیز از تکرار صرفاً در یک مورد، و به خاطر عدم تعیین تقدم و تاخر، به ترتیب حروف الفبا، به نام و یا اداره ای متبوع آنها اشاره می شود. این کمک ها به شرح ذیل می باشد:

- ۱- کمک های مالی (یاوران)
- ۲- در اختیار گذاشتن مطالب و اشیاء (همراهان)
- ۳- حضور در مصاحبه (یاوران)
- ۴- روایت کردن موارد ذکر شده (راویان)
- ۵- همراهی با گروه
- ۶- همکاری در اجرای برنامه ها
- ۷- شرکت در برنامه ها (همکاران)
- ۸- همکاری در تایپ، تدوین، ویراستاری، طراحی، عکاسی و آماده سازی کتاب های گروه

راویان

ابوالحسن برزگران
ابوالحسن جعفری
احمد پور کریمی
احمد پورملا
احمد غفوری
اسد آذرآیین
اسفندیار طاهری
امید علی اعتماد
آغایی جباری
آهن جعفر پور
آهنعلی محمدی
تومان مقتدری
جعفر محمدزاده
حسن حسن زاده
حسن شنبه بنی اسدی
حسن منوچهری
حسن میرزا
حسین پورشمسی
حسین خان اقتداری
حسین رضازاده
حسین حامل
حسینعلی جهانسوزی
حمید جوکار
خانم تقی زاده
خانم محمدی
خانم یوسفی
خجسته خسروی
خورشید هواپیما
راحله دیدار
رحمت جاوید
رضا قامت
زهرا زینلی
زینب حسینی
زینب عباس زاده
زینت غلامی
زینل زینلی (حسین)
سروناز قامت
سکینه بنی اسدی
سکینه صلاحی

راویان

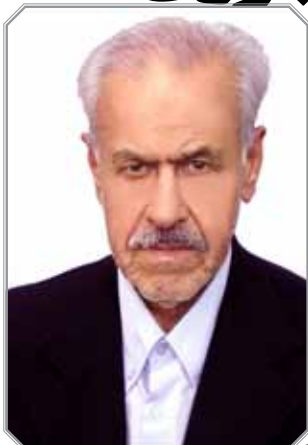
سکینه غلامی
سکینه قامت
سید محمدصادق و خشوری
سید محمود و خشوری
سیما غلامی
شمشاد نوشادی
شهباز عبدالهی
شهربان صلاحی
شهربان عالیان
صالح خرم
صدیقه پزشکی
صفر صمیمی
صفیه صلاحی
عباس آذری
عباس حسینا
عباس رحمتی
عباس فردوسی
عباس علی خان معفوی
عبدالواحد فتوحی
عذری محمودی
عذری هوشمند
علی محمدیان
علی محمد آذری
غریب خان اقتداری
غلامحسین فرجی
غلامرضا قامت
غلامعباس خوشاب
غلامعباس راهیما
غلامعباس قبادی

راویان

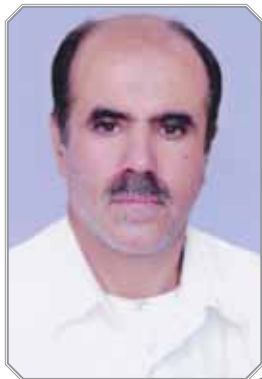
فاطمه بانو حاجیان
فاطمه بانو فاطمی
فاطمه چوبین
فاطمه خندان
فاطمه عباسی
فاطمه محبی
فاطمه نساء داوودیان
فاطمه بانو حاجیان
فاطمه نساء قربانی
فرج وقار فرد
فضه جهان دیده
قلی سروش
قنبر علی خان رستمی
کلثوم داوری فرد
گلدسته معفوی
لقاء امانی
الله قلی خان مقتدری
ماه جباری
محمد جوکار
محمد حاجی زادگان
محمد حسن زاده
محمد دمسان
محمد علی پور
محمد قاسمی
محمدصادق دیوسار
محمد صالح رشیدی
محمدعلی زارعی
محمدعلی سلیمان
محمود امینی
محمود خان بیگلریگی
مرتضی آخوندی
مریم ضیایی
مش ترک
میر عبدالحسین حسینی
نادر فتوحی
نسا جوکار
نعمت غیاثی
یوسف کهن دلی

هفت برکت

یاوران



● حاج رحمت‌الله جباری



● حاج احمد عسکری



● دکتر زین العابدین محبی



● خانم حاجیه رباب ابدی عظیم‌زاده



● حاج عبدالحسین سرخوش (رییس گروه نور)



● منوچهر سبزواری



● حاج حسن سراجی

همکاران

قاسم وقار فرد
قنبر سلطانی
کیوان محسنی
ماشالله بلبلی
مجید افشار
مجید جهان‌دیده
مجید حاجیان
مجید راستی
مجید رایگان
محسن زاده
محمد بابااحمدی
محمد پیرایش
محمد تمیز
محمد جهان‌دیده
محمد خواجه‌پور
محمد رسولی‌نژاد
محمد سعادت
محمد کاظم محمودی
محمد نظامی
محمد امین گراشی
محمد امین نوبهار
محمد امین وفائی فرد
محمد رضا آواره
محمد رضا وفائی فرد
محمد علی آذر مینا
محمد علی شاه‌محمدی
محمد کاظم عابد
محمد کاظم کمالی
محمود علی‌پور
محمود فرسوده
مرتضی زارعی
مریم عباسی
مسعود آتشی
مسعود غفوری
مسعود محسن‌زاده
مصطفی خورشیدی
مصطفی رحمانی
مصطفی سادگی
مصطفی کارگر
مصطفی معتمدی
منصور شادمان
مهدی توکلی
مهدی جعفری
مهدی حسینی
مهدی عالمی
مهدی قنبری
مهدی محسن‌زاده
مهدی وفائی فرد
مهندس قانندی
مهندس مرتضی وقار فرد
مهندس مظفری
مهوش شیبانی
میثم پورملا

همکاران

عبدالمطلب کریمی
عبدالمهدی مهربانی
عذری جهان‌دیده
علی دیباچی
علی روئین‌تن
علی زارعی
علی سپهر
علی صفری
علی فخری
علی قنبرپور
علی مقتدری
علی اصغر امانی
علی رضا حیدری
علی رضا سادگی
غلامحسین محسنی
غلامرضا آواره
غلامرضا پور قانند
غلامرضا عباسی
غلامعباس یوسفی
فاضل ناصری
فاطمه ابراهیمی
فاطمه شکر
فاطمه محمودی
فرزانه استوار
فرشاد فدائیان
فروغ محسنی
فرهاد حسن‌زاده
فرهاد محسنی
فریبا جهان‌دیده
فریبرز رئیس‌یان
فضل‌الله گلستانه

حمید مهربانی
خانم اسماعیل نژاد
خانم افشار
خانم جعفریان
خانم خندان
خانم دانشور
خانم علویه
دکتر جنگجو
دکتر فتحی
رحیم غفوری
رضا آذرکیش
رضا برزگر
رضا کشوری
زهرا خوشابی‌زاده
زهرا شکر
زیبا جهان‌دیده
زینب کوزلی
زینل محمدزاده
سجاد کمالی
سعید توکلی
سید جواد محقق
سید عباس جهان‌بانی
شروان تابان‌فر
شیدا شکوری
صابر کارگر
صادق رحمانی
صادق قاسمی
صادق محمدیان
صادق وفائی فرد
صغری جعفرزاده
عاطفه وفائی فرد
عباس امانی
عباس آشفته
عبدالحسین سرخوش
عبدالحسین محمدی
عبدالرضا افشار
عبدالکریم خواجه
عبدالکریم غنی‌آقا

همکاران

ابراهیم تمیز
ابوالحسن جهان‌سوزی
ابوالحسن حسینی
ابوالفضل دیباچی
ابوطالب فریود
احسان نوبهار
احمد قنبری
احمد نوروزی
احمد نیکخو
احمد رضا خودکامه
اسد آهنی
اسد حسین شیر
اسد فانی‌لاری
اسماعیل فقیهی
اکبر شاه‌محمدی
ام‌الله عباس‌پور
آقای دانشمند
آقای سعیدآبادی
آقای سعیدی
آقای شکاری
آقای مشتاقیان
باقر حیدری
جعفر اسدی
جعفر تمیز
جعفر رسولی‌نژاد
جواد اکبری
جواد حسن‌نژاد
جواد دلاوران
جواد رادمرد
جواد رادمرد
جواد فیروزی
حاج آقا اسماعیلی
حامد محمودی
حبیب فروزش
حبیب مهربانی
حجت عابدی
حسن سراجی
حسین افشار
حسین آرمان‌مهر
حسین دلاور
حسین رضازاده
حسین عباس‌پور
حسین غفوری
حسین محسنی
حسین مهروری
حلیمه جباری
حمید توکلی
حمید حسن‌زاده
حمید حسینی
حمید کشتکاران

همکاران

ناصر بیواره
ناصر مطلوب
نرگس بخشی
نعمت حسینی
ولی بامری
هاتفه جعفری
هاجر قنبری‌زاده
هانی جعفری
یاسر مهربانی
یعقوب عبدالهی
یعقوب وفائی فرد
یوسف جباری
یونس جباری
یونس خادمی
یونس وقار فرد

همراهان

قاسم خود کامه
قاسم کارکن
قدرت قربانی
کا کاجی قنبری
کریم عالمی
لیلا صلاحی
ماه بی بی پرهیزگار
ماه بی بی دارشی
ماه جهان سالی
ماه خانم توکلی
مجتبی رسولی نژاد
مجید فرسوده
محمحسن مقدسی
محمد آینه افروز
محمد توراب پوران
محمد جنگجو
محمد حقارت
محمد راهیما
محمد رضوی
محمد شیخی
محمد عباس پور
محمد محمودی
محمد یوسفی
محمدحسن نادرپور
محمد رضا رستم پور
محمد رضا شیروان
محمد علی پرده نشین
محمد علی جباری
محمد علی خواستار
محمد علی سلمانی
محمد علی فخری
محمد علی مهبایی
محمد علی نورانی
محمد هاشم قاسمی
محمد یوسف یوسفی
محمود صادقیان
محمود عظیمی
مختار روستایی
مختار مهربانی
مرتضی افشار
مرتضی باقری
مرتضی فتوحی
مریم موغلی
مسلم شیخی
مشتی صادقی
مصطفی سازنده
مصطفی مقدسی
مصطفی آهنی
معصومه شیخی
منصور رحمانیان
مهدی درویشی
مهدی دلاوران
مهر علی مهربانی
میثم محمدنژاد
میر محمدنژاد
نادر فتوحی
ناصر شمسی
یعقوب آزاد
یوسف هاشمی
یونس غلامی

اداره برق گراش
اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی فارس
اداره کل موزه های کشور
اداره کل میراث فرهنگی فارس
اداره میراث فرهنگی لار
اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی لارستان
انتشارات انا الحق
انجمن خوشنویسان شیراز
انجمن خوشنویسان ایران
آموزش و پرورش گراش
بخشداری گراش
بسیج گراش
بنیاد فارس شناسی
بیمارستان گراش
پژوهشگاه میراث فرهنگی کشور
جمعیت هلال احمر گراش
حسینیه ابوالفضل
حسینیه اعظم
حسینیه برق روز
حوزه علمیه
دانشکده علوم پزشکی گراش
دبیرستان کوثر
درمانگاه محمدرسلول الله گراش
دفتر امام جمعه گراش
سازمان جهانبگردی فارس
ستاد نماز جمعه گراش
شورای شهر گراش
شهرداری گراش
صدا و سیمای مرکز فارس
طلا فروشی مجلسی
طلا فروشی مرکزی
فرمانداری گراش
فرمانداری لارستان
فرهنگستان زبان و ادب فارسی
کانون تبلیغات موج سوم
کتابخانه عمومی گراش
کلاتتری گراش
گراش رایانه
مرکز اسناد کتابخانه ملی
مرکز اسناد مجلس شورای ملی
مسجد صاحب الزمان
مسجد ولی عصر
مؤسسه توسعه و همیاری بخش گراش
هرمز کامپیوتر
هیأت رزمندگان گراش
هیأت یاوران مهدی

همراهان

عبدالله خدادادی
عبدالله نظامی
عبدل نام آور
عذری علی پور
عزیز حسین نژاد
عزیز خوشاب
علی اعتماد
علی ایزدی
علی حسین شیری
علی رحمانی
علی ساکنی
علی ساکنی
علی صلاحی
علی قاسمی
علی قاسمی
علی محسنی
علی مقدسی
علی مهربانی
علی استاد صلاحی
علی اکبر حجازی
علی اکبر سیلانی
علی اکبر فانی
علی اکبر قربانی
علی رضا تاج بخش
علی رضا حیدری
علی رضا شکوه زاده
علی مرد زارعی
عوض حاجی محمدی
عوض دلخوش
عوض گراشی
غلام جامه گری
غلام نظامی
غلام حسین باقرپور
غلام حسین صلاحی
غلام رضا دلاوران
غلام رضا شکری
غلام رضاخان رستم پور
غلام عباس داوری
غلام عباس عباسی
غلام عباس قانندی
غلام عباس محمودی
فاطمه بی بی مشکال
فاطمه حجازی
فاطمه مقدسی
فتحعلی جعفری
فرج تمیز
فضل الله برازش
قاسم حسن زاده

همراهان

زینل آتشفشان
زیور ساز نوروز
سجاد پروین
سعید حسینی
سعید قاسمی زادگان
سعید موغلی
سکینه پرونده
سکینه جباری
سکینه جبرالدینی
سکینه یوسفی
سلیمان ملایی
سید اسدالله خلیلی
سید محمد علی محقق
سید محمد کاظم معصومی
سید ابو القاسم سعادت
سید جواد معصومی
سید مرتضی موسوی
سید هاشم جهانبانی
سید الله مهربانی
شاه بی بی حسن نژاد
شاه بی بی دیباچی
شاه محمد محمد پور
شعبان جابری
شکرالله استوار
شکرالله افشار
شمخال پورشمسی
شهبازی
شهربان عابدینی
شهربان عالیان
صادق خوشاب
صادق صادقی
صغری توکلی
صغری عباس زاده
عابدین بازرگان
عابدین پورشمسی
عاطفه آگین
عباس افشار
عبدالحسین مفرح
عبدالله جعفری

حسین محسن زاده
حسین علی اکبریان
حسین علی صمیمی
حسین علی عالیان پور
حمید خبازی
حمید غلامی
حمید فردوسی نژاد
حمید محمد پور
حمید رضا عباس زاده
حیدر رشیدی
حیدر عظیمی
حیدر عظیمی
خانم پاکروان
خانم سیلانی
خانم گلداسته
خانم محمدنژاد
دادمحمد بامری
درویش پورشمسی
درویش ذغالی
درویش زین الدینی
درویش کهنسال
رجب جعفرپور
رجب منفرد
رحمت فرامرزی
رضا جعفری
رضا حجازی
رضا سادگی
رضا شمسی
رضا شیخی
رضا غفوری
زهرا پور کریمی
زهرا تمیز

همراهان

ابراهیم فقیر
ابراهیم محمودی
ابوالحسن رشیدی
ابول حسینی
احمد امین زاده
احمد شیر
احمد عباسی
احمد فتحی
احمد کارگر
احمد کامیاب
احمد منوچهری
احمد رضا رایگان
اسحاق افکار
اسد هنر
اکبر آزادی
اکبر دانشور
امرالله روستاییان
امیر پرچمی
آهن سلمانی
باقر باقری
باقر شیروان
باقرپور
بانو دلخوش
بانو قانندی
بلال حجازی
بمان غیاث پور
بهزاد جهانانیده
بهزادی
پنج علی سجادی
تاج الدین کریمی
تقی جعفری
جابر فدایی
جانعلی عباسی
جعفر پورقاند
جعفر خواجه
جواد پورشمسی
حاج علی نانوا
حاجی شاه محمدی
حاجی مهربانی
حاجیه واحدی
حسن حاجیان
حسن خنده
حسن سپهر
حسن فتوحی
حسن کهنسال
حسن معماری
حسن ملکی گراشی
حسن مهربانی
حسین امانی
حسین برازش
حسین رهنورد

هفت برکت

از آنجایی که اقدام به جمع آوری عناصر فرهنگ عامیانه و پرداختن به فرهنگ و هنر فاخر ایران زمین، دانشی را می طلبد که در ابتدای امر از آن بی بهره بودیم، می بایست از محضر اساتید مردم شناسی، زبان شناسی و تاریخ و علوم اجتماعی، سینما و فیلم سازی، خوشنویسی، تئاتر و ... بهره ها می بردیم که خوشبختانه در طی مسیر این پروسه افتخار شاگردی بزرگ مردانی را داشتیم که به پاس منتی که بر ما نهادند گرامیداشت نام و یادشان را وظیفه خود می دانیم



در کنار استاد فرشاد فداییان و دکتر احمد اقتداری



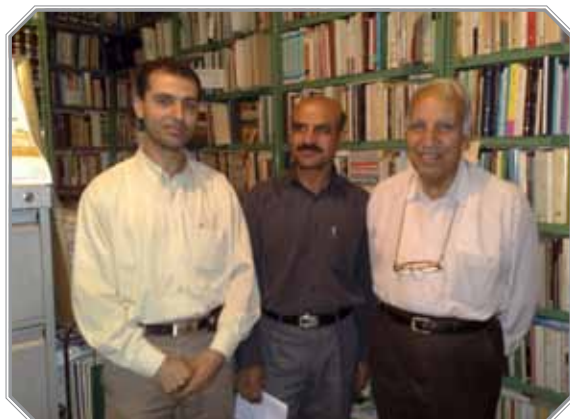
دکتر ناصرالدین صاحب‌زمانی در تهران



استاد فتح‌علی واشقانی فراهانی در گراش



استاد احمد وکیلان در تهران



دکتر جمشید صداقت‌کیش در شیراز

- ۱- مرحوم پرفسور علی محمد حق شناس، استاد زبان شناسی
 - ۲- دکتر علی اشرف صادقی، استاد زبان شناسی و از مسئولین فرهنگستان زبان و ادب فارسی
 - ۳- مرحوم خانم دکتر بدریه قریب، استاد زبان شناسی و رئیس وقت بخش گویش شناسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی
 - ۴- آقای دکتر رضایی رئیس بخش گویش شناسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی
 - ۵- آقای دکتر جمشید صداقت کیش، استاد دانشگاه شیراز و از مسئولین بنیاد فارس شناسی
 - ۶- آقای دکتر ناصرالدین صاحب‌الزمانی
 - ۷- آقای دکتر احمد اقتداری
 - ۸- آقای استاد ملک پور، رئیس شورای عالی انجمن خوشنویسان ایران
 - ۹- آقای استاد واشقانی فراهانی، اولین مدرس انجمن خوشنویسان ایران
 - ۱۰- آقای استاد چیز فهم، رئیس انجمن خوشنویسان شیراز
 - ۱۱- آقای استاد جنگانی، از مدرسین انجمن خوشنویسان شیراز
 - ۱۲- استاد فرشاد فداییان، مستندساز بنام کشور
 - ۱۳- خانم مینو فرشچی، فیلم‌نامه نویس مطرح کشور
 - ۱۴- آقای مهرداد اسکویی، کارگردان بنام کشور
 - ۱۵- آقای فواد نجف‌زاده، مدرس فیلم سازی و عکاسی
- در راستای پیشبرد اهداف گروه در زمینه‌های میراث فرهنگی و برپائی جشنواره‌های فرهنگی هنری مسئولین گرانقدری نیز، فعالیت‌های ما را ارج نهاده و در جمع فرهنگ‌دوستان شهرمان حاضر شدند و بعضاً با تقدیر از اعضاء موجب دل گرمی و ادامه کار دست‌اندر کاران را فراهم نمودند که جادارد قدردانی خود را با ذکر نامشان اعلام نمائیم
- ۱- آقای مهندس مسعود نصرتی، مدیر کل وقت موزه‌های کشور
 - ۲- آقای مهندس بحر العلومی، مدیر کل وقت میراث فرهنگی فارس
 - ۳- آقای مهندس قائدیان، مدیر کل وقت میراث فرهنگی فارس
 - ۴- آقای دکتر طبعی، مدیر کل وقت فرهنگ و ارشاد اسلامی فارس
 - ۵- آقای مهندس فخرانی، سرپرست اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی فارس
 - ۶- آقای مهندس معینی، معاون فرهنگی اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی فارس
 - ۷- آقای مهندس کمالیان، رئیس بخش شهرستان‌های اداره کل میراث فرهنگی فارس
 - ۸- آقای مهندس حمیده، رئیس بخش شهرستان‌های اداره کل میراث فرهنگی فارس
 - ۹- آقای مهندس امین، کارشناس بخش موزه اداره کل میراث فرهنگی فارس
 - ۱۰- مرحوم خانم علیرضائی، کارشناس بخش موزه اداره کل میراث فرهنگی فارس

هفت برکه

حمایت ویژه گراش

پیوست‌نامه فرهنگ

هنر و زبان

شماره دوم - پاییز ۱۳۹۰

صاحب امتیاز:

سازمان زندانها و اقدامات تامینی و تربیتی کشور

مدیر مسئول: علی شمس

سر دبیر: محمد خواجه‌پور و مسعود غفوری

سرپرست نمایندگی: محمدعلی شامحمدی

نشان: دفتر گراش

خیابان امام . ساختمان جابری. طبقه زیرین

تلفن: ۰۷۸۲-۲۲۲۹۹۷۰ و ۰۹۳۷۴۹۰۹۶۰۰

مطالب بومی نگاری همراه با آوانگاری ارسال شود.

هفت برکه

باز خوانی معروفترین قصه شب گراشی
نگاهی به

پیرزن و گربه، از دریچه‌های ادبی، تربیتی و روان‌شناختی

گراشی

یک پیرزنی وا. یک صب و گهی لئه بو مسد اشوامشت. یک تومن اشواجو. اشگت: ش‌یها چه آتم؟ اشگت: پر نکال اسی‌ام؟... نه؛ پرتکال پس‌اشه. تخمه اسی‌ام؟... نه پس‌اشه. آها! ام دَنس شیربرنج اسی‌ام! هم خَشِن و هم پس‌اشنی. چو سردکو شیربرنج اشس و اُنت و خُونشو ایلک خُش اشخه بکِه اش بر پس‌اش اشنا. سر طور پس‌اشی نَز مدرسه انت. اشگت: نه‌نه! ما گشنمن. پیرزن اشگت: بُر تک جا شیربرنج اد بخو. پس‌اش تا چو شیربرنج بخا، اشدی گربه اُنتن شیربرنج گنه اشکردن. نه‌نه! گربه اُنتن شیربرنج گنه اشکردن. نه‌نه شو اشگت: بُر جار گربه بزه تا بیا. تا سزای جوش آتم. چو جار گربه اشزت. گربه انت خونه پیرزن. پیرزن ش گربه گت: بدو پس‌اش اما ظورن و هوا گرم. بدو تِک کروم آخت تا کسه تَز بر بگائمن. گربه هم کویل اشکه و تِک کرونه پیرزن خَت و ش‌خاو چو... گربه ش‌خاو چو.

بعد پیرزن یواش ش‌پس‌اش گت: بُره کیچی بیا تا دُمَش بچنم. پس‌اش چو قیچی شَسُو، پیرزن هم دم گربه اشچی. بعد نَز ایلک وخت گربه بیدار آبی. تا اشدی دم اشنسن گِرَخ اشکه و اشگت: برچه دُم اُتچی؟ ما مَواس تِک عیش کاکامو جُپک جُپک برخصم...

آوانگاری

Yak pirazani vā. Yak sobe vagahi leŋ bow mased ošvāmošt; yak toman ošvāju. Ošgot: še bahā če ātam? ošgot: portakal osiam? Na, portakal pes ošeh. Toxma osiam? Na, pes ošeh... āhā omdanes širberenj asiam! Am xašen am pes ošni.

Čū sere duku shirberenj oše o ont va xunašū ilake xoš ošxa bakiaš bare posoš ošnā. Sere zur posoš ež madrasa ont. Ošgot: na na mā gošnamen; pirazan ošgot: boreh tek ja širberenj ode boxo; posoš tā čū berenj boxā, ošdi gorba onten širberenje gana oškerden. Nana: gorba onten širberenje gana oškerden; nanašū ošgot: boreh järe gorbae beza tā biā, tā sezā jūšātam. Čū järe gorba ošzat. Gorba ont xuna pirazan. Pirazan še gorba got: bedāw peše ama zuren o avā garm. Bedāw teke korūm āxat tā kesa tezbar bogāam. Gorba am kavil oškeh o teke korūne pirazan xat o še xāw čū... gorba še xāw čū. Bad pirazan yavāš še posoš got: boreh keyči biā tā domoš bečenam. Posoš čū keyči šaow, pirazan am dome gorba ošči. Bad ez ilake vaxt gorba bidār ābi tā ošdi dom ošnisen gerex oškeh o ošgot: bar če domom otči? Mā mavās teke eyše kākāmū jopok jopok beraxsam...

فارسی

تا رفت شیربرنج بخورد دید گربه شیربرنج‌ها را کثیف کرده و رفته. داد زد: مامان! گربه اومده شیربرنج‌ها رو کثیف کرده. پیرزن گفت: برو خونه گربه، صداش کن تا بیاد. تا سزای کارش رو بدم. پسرش رفت و گربه را صدا زد و گربه آمد خونه پیرزن. پیرزن به گربه گفت: بیا سر ظهري روی زانوم بخواب، من هم برات قصه می‌گم و خوابت بیره. گربه قبول کرد و روی زانوی پیرزن خوابید و خوابش برد... و گربه خوابش برد.

تا پیرزن دید که گربه خوابیده گفت: برو پسر من اون قیچی رو وردار بیا تا دم گربه رو بچینم. پسرش رفت و قیچی را آورد و دمش را چید. بعد از مدتی گربه بیدار شد و تا دید دمش رو چیدن، گربه کرد و گفت: وای من می‌خواستم با این دم قشنگم توی عروسی داداشم برقصم برقصم برقصم...

یک روز صبح زود که هنوز خورشید طلوع نکرده بود، پیرزنی پشت بام مسجدی را جارو کرد. همین طور که داشت جارو می‌کرد یک دفعه یک سکه تومانی پیدا کرد. جارو کردن را تمام کرد و با خودش گفت: با این پول چی بخرم؟ پرتقال بخرم؟ نه، پرتقال پوست داره، تخمک بخرم؟ نه تخمک هم پوست داره... تا این که به فکرش رسید که شیربرنج بخرد. با خودش گفت: آهان! شیربرنج خیلی خوبه هم خوشمزه است هم پوست نداره که آشغال جمع بشه!

پیرزن رفت سر مغازه و شیربرنج خرید و آمد خانه. مقداری از شیربرنج را خودش خورد و بقیه‌اش را برای پسرش که مدرسه رفته بود کنار گذاشت. نزدیک ظهر پسرش از مدرسه آمد و گفت: مامان! من گرسنمه. پیرزن گفت: شیربرنج را توی اتاق گذاشتم برو بخور. پسرش

بر هیچکس پوشیده نیست که داستان‌ها و حکایات و مثل‌ها یکی از عناصر فرهنگ‌ساز هر قوم و ملتی است که در بسیاری از مواقع آداب و رسوم و نکات اخلاقی و ارزش‌های فرهنگی خود را در قالب داستان و مثل، سینه به سینه و نسل به نسل انتقال داده و می‌دهند. در این رهگذر در فرهنگ فولکور اقوام و ملل با برخی داستان‌ها روبرو می‌شویم که طرح و پردازش این داستان‌ها در حین سادگی، انسان را به تعجب وامی‌دارد. هرچند که داستان‌ها در گذر زمان به فراخور پیشرفت و ترقی که در جوامع صورت می‌گیرد، تغییراتی می‌کنند ولی کلیت آن تقریباً دست نخورده باقی می‌ماند.

تقریباً همه ما داستان «پیرزنی پشت بام مسجد را جارو می‌کرد» را در کودکی، بارها و بارها شنیده‌ایم. به درستی معلوم نیست این داستان ساخته و پرداخته ذهن چه کسی و یا از کدام کتاب اقتباس یا نقل شده است و مهم هم نیست که بدانیم. آنچه مهم است این است که این داستان با ساختاری ساده و بی‌پیرایه با مضامین ملی و دینی ما آمیخته است. هر چند آن چنان که گفته شد داستان‌های عامیانه در گذر زمان دستخوش تغییراتی در لفظ و کلمه و برخی مواقع در ساختار تغییراتی می‌کنند. مثلاً در همین داستان مبلغ پول از دو شاهی به پنج ریالی و با گذشت زمان به یک تومانی و شاید آینده به هزار تومانی تبدیل شود و یا به جای برگشتن پسر از مکتب‌خانه به مدرسه تغییر یافته است و غیره. که این در جای خود قابل بحث و بررسی است. در تاریخ و فرهنگ و تمدن ما همچون سایر ملل از اینگونه داستان‌های ساده و پرمغز کم نیست. جای آن دارد تا ما با تامل و دقتی بیشتر و بازگو کردن این گونه داستان‌ها برای کودکان‌مان در حفظ این عناصر فرهنگی بیش از پیش گام برداریم.



از دریچه ادبی



یک حادثه اصلی از ویژگی‌های این داستان است. حجم کم داستان باعث کوتاهی زمان رویداد و حوادثی که در آن اتفاق می‌افتد، شده است و حوادث در زمانی کوتاه کمتر از یک روز و یا حتی کمتر، در حد چند ساعت اتفاق می‌افتد. که خود از ویژگی‌های بارز یک داستان مینی‌مال یا همان داستان‌های کوتوله است. البته از شروع خوب و اوج و پایان‌بندی مناسب نیز نباید به سادگی گذشت.

عمیق نبودن شخصیت‌ها و یا توصیف ساده و نیز نداشتن ایده‌های فلسفی بزرگ با قالب مینی‌مال مطابقت دارد و از همه مهم‌تر حجم داستان است که در چند پاراگراف بیشتر نیست. داستان مورد بحث ما بسیار به اختصار بیان می‌شود و حذف زواید و پرهیز از گرافه‌گویی و یا اصطلاحاً بیخودی کش دادن داستان، از نکات مثبت آن است. داشتن طرح ساده و سرراست و تمرکز روی

این داستان از نظر قالب یک داستان بسیار کوتاه یا همان داستانک و در اصطلاح مینی‌مال به حساب می‌آید. هر چند باید گفت که این داستان از جهاتی به مینی‌مال نمی‌خورد. به عنوان مثال بی‌توجهی به جنبه‌های اخلاقی که در بسیاری از داستانهای مینی‌مال به چشم می‌خورد، اما در این داستان پرداختن به جنبه‌های اخلاقی به وفور یافت می‌شود. این داستان در بسیاری موارد مانند

از دریچه تربیتی

و... ۲- گذاشتن شیربرنج در اتاق به گونه‌ای بوده که دسترسی گربه به آن آسان بوده که شیربرنج توسط گربه کثیف شده است و با طرح این، گوشزد می‌کند که مواد مختلف و به خصوص مواد غذایی را باید در مکانی مناسب قرار داد تا از هجوم آفات و عواملی که باعث فساد می‌شوند دور نگه داشت، و به صورت غیرمستقیم این نکته برمی‌آید که پیرزن در انتخاب مکان مناسب برای نگهداری شیربرنج دچار اشتباه شده است و نباید مواد غذایی را در جای نامناسب گذاشت. البته همین هم دلیل نمی‌شود گربه از سر شیطنت بیاید و سوءاستفاده کند و شیربرنج را حیف و میل کند. پس باید به نوعی تاوان کار بدی را که انجام داده پس دهد. «پرو به گربه بگو بیا. تا سزای کاری را که کرده به او بدهم» باز هم نکات زیبایی وجود دارد: ۱- پیرزن می‌خواهد با زیرکی و با طرح قصه گویی گربه را طبق نقشه‌اش تنبیه کند. در حدیث داریم که المومن الکینس یعنی مومن با کیاست و زیرک است. و این نقشه پیرزن هم منطقی به نظر می‌رسد، چرا که زمان اتفاق، با توجه به اینکه ظهر و هنگام خواب قیلوله است پس گربه گول می‌خورد و با شروع قصه گویی پیرزن می‌خواهد. چیدن دم گربه بوسیله قیچی توسط پیرزن اوج داستان را به زیبایی و سادگی بیان می‌کند که برای هر عمل ناشایستی مکافاتی است که برای حذر از این مکافات نباید مرتکب شد. و دیگر اینکه گربه بعد از بیدار شدن متوجه بریده شدن دم خود می‌شود و دیگر آب رفته به جوی باز نمی‌گردد.

داستان به نکات زیبایی برخورد می‌کنیم: ۱- تفکر قبل از انجام کار ۲- بهترین خرید ممکن و استفاده بهینه از پول، خرید غذایی که بیشترین ارزش غذایی را داشته باشد و کمترین آلودگی، و در اینجا با یک روال منطقی ساده که برای کودک قابل فهم باشد، بعد از پرتقال و تخمک و غیره به شیربرنج می‌رسیم و نیز جالب است بدانیم که شیر به عنوان یک غذای کامل، تنها از نظر ترکیبات نشاسته‌ای کم دارد که با آمیختن آن به برنج که سرشار از هیدروکربن است، این نقیصه برطرف می‌گردد. شیربرنج می‌تواند یکی از مغذی‌ترین غذاها باشد که در هر وعده غذایی می‌توان مصرف کرد (توضیح این که ترکیبات شیر: آب، لاکتوز، چربی، پروتئین، ویتامین و... می‌باشد) و دیگر گزینه‌ها همانطور که گفته شد با یک روال منطقی، ساده و کودکانه که پوست دارد (اشاره به ایجاد آلودگی) کنار می‌روند و شیربرنج بهترین گزینه می‌شود. «مقداری از آن را خورد و بقیه‌اش را برای پسرش کنار گذاشت» آموزش به کودکان که به فکر دیگران باشند حتی در غیاب آنان بسیار مهم است و در اینجا پیرزن با کنار گذاشتن بخشی از شیربرنج برای پسرش همین مساله را یادآور می‌شود هر چند که پسرش حضور ندارد ولی به یادش هست و عاطفه و مهر مادری نیز در این داستان نمایان است. «پسرش از مدرسه برمی‌گردد» ۱- توصیه به علم آموزی، کما اینکه می‌توانست بگوید پسرش از هر جای دیگری به خانه برگشت مثلاً کوچه و یا از خواب بیدار شد

برای طرح این مبحث ما ناگزیریم که جمله به جمله داستان را نقل کنیم و نکات اخلاقی که در آن نهفته است را شرح دهیم. «در یک صبح زود، پیرزنی بود که پشت بام مسجد را جارو کرد» اولین نکته و آشکارترین آن تاکید بر رعایت بهداشت محیط و به خصوص مسجد، محل مقدسی که طبق دستور اسلام همه مردم در پاک‌سازی و تمیز کردن آن باید شریک و کوشا باشند. و نکته دومی که از این جمله می‌توان دریافت کار کردن و تلاش حتی در پیری و در حد توان است که پیرزن یا همان شخصیت اصلی داستان به آن پرداخته است و نکته سوم تاکید بر سحر خیزی است که با وجود دستورات موکد اسلام و فرهنگ دیرینه اقوام آریایی، متأسفانه امروزه با نوع و روش زندگی اغلب ما فاصله گرفته است. در روایت داریم که برکت روزی در اول صبحگاه است و همین مساله در ادامه پی گرفته می‌شود و در جمله دوم داستان نهفته است «یک تومان پیدا کرد». مزد دنیوی پیرزن به صورت غیبی به او می‌رسد و اجر اخروی کارش که جای خود دارد. جالب اینجاست که مزد پیرزن در آخر کار کردنش و یا بعد از مدتی به دستش نمی‌رسد بلکه در همان حال کار کردن، که در روایتی از ائمه داریم که می‌فرماید: اجر و مزد افراد را هنگامی که هنوز عرقش خشک نشده است پردازید. و این نکته در این داستان به چشم می‌خورد. «پیرزن با خود گفت با این پول چی بخرم؟ پرتقال؟ نه، پوست داره، تخمک؟ نه، پوست داره... آهان! شیربرنج، هم خوشمزه است و هم پوست نداره» در این قسمت

از دریچه روانشناسی



روی زانوی خود می‌خواباند و گفتن چندبار پشت سرهم گربه به خواب رفت، گربه خواب رفت آمادگی ذهنی بیشتر و خود گفتن کلمه خواب در اواخر داستان می‌تواند خواب را تداعی کند و کودک را به خوابی ناز فرو ببرد. همچنین با کلتی ساده و نداشتن کلمات خشن و حادثه‌ای هولناک و هیجانی خوابی آرام را نوید دهد.

ذهن کودک برای خوابی آرام و بدون تکانه عنوان کرد. این داستان با طرح زیبایی که دارد از بعد روانی هم بسیار زیبا طراحی شده است چرا که در شروع با یک بستری آرام و بدون حادثه نقل می‌شود و هیجان را از کودک دور می‌کند و با جملات کوتاه و منطقی ذهن کودک را آرامش می‌دهد و با نزدیک شدن به پایان داستان همان جایی که پیرزن گربه را

داستانها می‌توانند در ایجاد شخصیت، یادگیری، انگیزش، هیجانات و سایر مقولات روانشناسی بر کودکان تاثیر گذار باشند. پرداختن هر کدام از مباحث سخن به درازا می‌کشد و فقط به یکی دو نکته بسنده می‌کنیم. در داستان‌هایی که برای کودکان تعریف می‌کنیم باید مسایلی را در نظر بگیریم که از جمله می‌توان به ایجاد آرامش و آماده‌سازی

سیگار لای انگشتان، تکیه بر دیوار چند ک زده بود. دود سیگار می رقصید و بالا می رفت. در آبی جلو چشم اش را می دید و لسی خودش جایی دیگر بود. ذهن اش لابلای صخره های کمین گاه. تیزی صخره ها زیر پایش. آسمان خشمگین بالای سرش و صاعقه بی امان. دست اش لبه های تیز صخره را چنگ می زد. باران کلاه بافتنی اش را خیس کرده بود و ضربات مودی باران پوست سرش را سوراخ. گاهی سنگ ریزه ها از زیر پایش در می رفتند ولی لبه های تیز دست آویز می شدند. پوست سر انگشتان اش گزگز می کرد، سر شده بود و گاه از اختیارش خارج می شد.

در آبی باز شد. زنی با سر برهنه لحظه ای کوتاه سرش را از پشت در بیرون آورد و با صدایی تیز سعید را صدا زد که گویا پسرش بود. مرد غریبه را که روبرویش دید، سرش را از کوچه دزدید و پشت در پناه جست.

صخره لیز شده بود. انگشتان اش رمق نداشت. تیزی صخره انگار با آب صیقل خورده بود. انگشتان اش با آخرین رمق صخره را چنگ زد. صخره اما او را رها کرد. همراه قطره های باران از بالای کمین گاه پرت شد. مانند یک قطره ای باران، سبک، از بالا به ته دره چکید. وزنی نداشت انگار. در سیلاب با قطره ها یکی شد. نشکست، فقط چکید. دردش در حد یک تلنگر بود.

خاکستر سیگار تکانی خورد، افتاد روی زانویش. زن بار دیگر سر از در بیرون کرد. موهای وز کرده اش و ماکسی آستین کوتاهش از پشت در کمابیش نمایان شد. دوباره مرد را دید پناه جست و از پشت در با صدای تیزش نهیب داد که: «چشمات از کاسه در بیاد مرد.»

مرد از سیلاب رهیده بود. سر پا ایستاد. ته سیگارش را انداخت و پایش را روی آن گذاشت. مثل این که بخواهد پنهان اش کند. سایه ای بلندش در آن دم غروب رو به زوال می رفت. روبرویش در آبی بود و صدایی که دوباره نهیب می داد: «جلو در خانه نشستی که چه؟ کور بشی الهی.»

مرد لب اش به هوای بلخندی کج شد. بلند گفت: «کاش لااقل موهای قشنگی داشتی!»

در آبی محکم بسته شد. مرد به سمت در آبی رفت و به دیوار کنار در تکیه کرد و نخی جدید گیراند.

زن پشت اش را به او کرد و ملافه را روی خودش کشید. تازه کار بود. قلب اش تند تند می زد. پاهایش را جمع کرد و دست اش را به زور به آباژور رساند و خاموشش کرد. صبر کرد تا صدای نفس هایش آرام شود و وقت اش برسد. چند دقیقه که گذشت غلطی زد و از تخت برخاست. نگاهش کرد تا مطمئن شود که خواب است. وقت اش بود و دیگر نباید تردید می کرد. با نوک پا از اتاق بیرون آمد و در را بست. به طرف آشپزخانه رفت. قهوه جوش را برداشت و دید هنوز کمی قهوه در آن باقی است. چقدر بوی تلخ قهوه را دوست داشت. گرمش کرد. داغ که شد یک فنجان بزرگ برای خودش ریخت و آمد کنار پنجره ای رو به خیابان. همیشه آخر کار منتظر همین لحظه بود که فقط مال خودش بود. جره ای نوشید و به آدم ها در پیاده رو چشم دوخت.

داشتم لاک ناخن هایم را پاک می کردم که آمد مثل ستون بی تفاوت رویه روی من ایستاده بود و منتظر بود تا من از خودم عکس العملی نشان دهم. محل اش نگذاشتم. کم کم حالت چهره اش تغییر کرد و متعجبانه گفت: هی، منم، مرا نمی شناسی؟ آمده ام تو را با خودم ببرم.

زیر چشمی نگاهش کردم و گفتم: می شناسمت، خیلی دیر کردی. گفت: از خوش شانسی ات بوده، می خواستی زودتر بیایم؟ گفتم: نه، بیشتر از آن چیزی که فکرش را می کنی دیر کردی. نگاهی به قد و قواره ام انداخت و بعد از سکوتی چند ثانیه ای پرسید: چطور مگر؟

گفتم: من مردم. بکه خورد، به لیست بلند بالایش نگاهی انداخت و گفت: اسم تو در لیست من نیست. چه کسی تو را با خودش برده؟ خمیازه ای بلند کشیدم و بی حوصله و با بوز خند گفتم: بماند.

مونولوگ

گاهی بیشتر از

آن که ابزاری برای

بیان باشد، نشانه ای گریز

از بیان است. نشانه ای خوبی

برای آشفتگی است. نشان می دهد

که فرد «توان» بیان ندارد؛ که حرف اش

«بُرو» ندارد. مخصوصاً وقتی از زبان یک زن

جاری می شود. مخصوصاً وقتی جاری نمی شود.

زنی که تنها کنار پنجره نشسته و قهوه می نوشد و حتی

با خودش حرفی نمی زند، (زن، تنها، پنجره، قهوه، بدون

مونولوگ) کنش داستانی را چندین درجه عقب می اندازد.

اصلاً شاید کنشی به ذهن نیاید. به این اضافه کنید که در داستان،

این «زن» تعریف روشنی هم ندارد؛ او می تواند هم یک همسر باشد

و هم یک فاحشه. هر چند صفت «تازه کار» کفه را به سمت فاحشه پایین

می برد، ولی خواننده می تواند در کل پرسد: چه فرقی می کند؟ نکته در همین

سوال نهفته است. کنش داستانی از درون شکل دومی از همان سوال شروع می شود:

چرا اهمیتی ندارد که زن داستان، چه نقش اجتماعی ای دارد؟ داستان به روشنی فضایی

شهری و مدرن دارد و بدون این که تلاش کند شهر معینی را برگزیند، نشانه های بارزی از

این زندگی شهری ارایه می کند: آباژور، قهوه جوش، پیاده رو. پیاده رو در داستان های مدرن

نه صرفاً یک مکان برای پیاده رفتن، بلکه یک مکان و زمان (سَینِگ) برای کنش فعال است.

تجربه ای جمعی در شهرهای مدرن را به بهترین شکل می توان در پیاده روها دید، نه در میانه ای

خیابان ها (که انگار شهرها را به خاطر آنها ساخته اند) و نه در محل زندگی و کار. زنی که به «آدم ها

در پیاده رو» نگاه می کند («چشم می دوزد» که در مقام معادل gazing، عملی کاملاً آگاهانه است و به

مقدار زیادی هم سیاسی) هم آنها را معنی دار می کند و هم دنبال جایگاه خودش «آن بیرون» و نه «اینجا پشت

شیشه» می گردد. هم آغوشی با جامعه، میلی شدیدتر از هم آغوشی با مرد برمی انگیزد. «آن بیرون» جایی است

که او می تواند تجربه ای جمعی را از سر بگذراند، و چه در نقش یک همسر و چه یک فاحشه، آدم ها را نشانه دار

کند و با نگاه کردن به آنها، معنی تولید کند. ولی «اینجا» زن در هر دو نقش «مصرف» می شود.

آدم ها در جامعه بنا به نقشی که بر عهده می گیرند، یا در واقع به عهده شان گذاشته می شود، معنی دار می شوند. در این

داستان که می تواند در هر نقطه ای از دنیا اتفاق افتاده باشد، معنایی که به زن داده شده، معنایی است به مراتب محدودتر،

چون نقش محدودتری با زاویه ی چرخش محدودتری از او طلب شده است. او ادای وظیفه می کند (چه در نقش همسر،

چه در نقش فاحشه، و چه در نقش های قابل تصور دیگری مثل پرستار یا حتی مادر) و بعد برمی خیزد و به آدم های پشت

پنجره پناه می برد. کنشی که از ابتدای داستان هر لحظه ضعیف تر می شد، ناگهان با چشم دوختن به «آدم ها در پیاده رو» جان

می گیرد: زن هر بار از «تعریف» مرد (بخوانید جامعه) فرار می کند و به دنبال «بازتعریف کردن» خودش حرکت می کند.

خمسریستان مریم قاسمی زادگان

چیست این سان که می خواند
در نگاه گور
باد؟

گور
پوشش سردی که آه باد را
از آن عبوری نیست
ذره ها اینجا
به طرز وهمناکی ناپیدارند
استخوان ها سرد
اشک ها گرم
دیده ها
بارانی و خسته
من در اینجا در پی آرامشی که روزها
از دلم رسته
کاش گوری بود او را
شاید از آن گور برمی خاست
بی نظیر آوای غمناکش
شاید از آن گور برمی داشت دستم
سراسیمه
قبضه ای را - شادمان -
از خاکش

کاش گوری بود او را
تا گذارم در کنارش آب آینه
همچو آن رنجور مادر را
کز داغ عزیزش
خاک گورستان نهد سینه
گورها ته مانده جای مردگان و نیست نامانند
من تو را ته مانده جایی نیست
جز قلبم
کاش گوری بود او را

سه طره فاطمه آبازیان

۱
حال تویی دارم
گل که بشوم
بغلم می کنی
می بوسی ام

۲
من من من
تو تو تو
همین!

۳
ستاره می آید
خورشید می رود
و برعکس

خلوت حرمت مریم انصاری

تا هیاهوی خلوت حرمت اندکی راه باقی نیست
بازهم صحن چشم مملو از اشک هایی که اتفاقی نیست
شعرها فی البداهه می آیند، واژه ها شاعرانه می رقصند
سبک این شعر سبک دلتنگی ست، سبک هندی و یاعراقی نیست
چشم ها زل به گنبدات زده اند، چشم تو زل به تک تک آنها
مانده ام در مسیر این همه چشم پس چرا نقطه ی تلاقی نیست
مانده ام که چگونه می طلبی، مثل من را، درست وقتی که
بین حال و هوای خانه ی تو با دلم هیچ انطباقی نیست
یا چرا از چه رو نمی طلبی گاه گاهی که آنچنانم که
جز به پابوس آمدنم در دلم هیچ اشتیاقی نیست
هرچه باشد قشنگ می فهمم، در همه حال هر کجا باشم
جز دو چشم گشوده از لطافات بر سرم سایه و رواقی نیست
سهم آهو ضمانتات بود و، سهم من بال های پرواز است
سهم این پرشکسته را دادن مطمئنم که کار شاقی نیست...

جواد راهپیمای

شاعری کور تو را دیده و عاشق شده است
خورده انگور تو را دیده و عاشق شده است
تب آشفتگی ام حک شده بر دفتر ناز
رقص سنتور تو را دیده و عاشق شده است
صحبت از ماندن و این فاصله را پر کردن
عشق بد جور تو را دیده و عاشق شده است
پشت بام دل من لخت چرا می خوابی
چشمم از دور تو را دیده و عاشق شده است
فتنه بر عالم و آدم نزنند شور دلم
حور در حور تو را دیده و عاشق شده است

دو رباعی علی داهری فرد

۱
حسی که میان آخر و آغاز است
مانند پرنده پر کشیدن راز است
با اینکه زمینی ام ولی می دانم
زیبایی آسمان در این پرواز است

۲
میدان رجز کبوتر و چند قدم
فرزند دلیر حیدر و چند قدم
برداشت به سوی دشمنان برگشتند
حیران ز علی اکبر و چند قدم

پاتر ده تپلی

مسخ شدم با حرف هایت
دکمه های پیراهنم را تا ته باید می بستم
که هیچ هوایی بر من غالب نباشد
جز آنچه تو گفتی
موجی از مثل هایت رگ هایم را بست
بغض نباید می کردم
و پاهایی که به دنبال تو کشان کشان بود
مرا به خنده ای اشک آلود مبتلا کرد
تو چشم هایت به دامن ها گیر کرده بود
من موهایی را می خواستم که چنگ بزنم
مرا رها کند
کوچه ای خلوت بیابم
خودم باشم و خدایی

که از تو روایت نشده باشد
عقم می آید بگویم درد دارم
چشم های پوچ که بر اندام یکدیگر روانند
چه عیبی دارد
به دنبال رمه ای برای ترکه ای که در دست داری
چه عیبی دارد
من گرگ باشم
در لباس خودم
چه عیبی دارد هر روز هر روز هر روز
بمیرم

و از قادری که ساخته ای راضی نباشی
من مقصر بودم
خودم را برای زنده بودن انتخاب کردم
این طناب تا استخوان رفته
اگر خونی از من نموده تقصیر کسی نیست
جبر چیزی است که پای تخته آموختم
و عزرائیل در کتاب های دینی از همه دوست داشتنی تر بود
عقم می آید چرا صدای تو همیشه بلندتر است
و من باید لای سطرهایی باشم که کسی نمی بیند.
برگ های نامنتظر درختان
سبز چرک گرفته ایست که در غزل ها نمی گنجند
صداهایی که تمام حیوانات از بر می خوانند
مرا یاد کسی نمی اندازد
من منتظر نیستم

کسی نیست که صدای فراموش شده مرا یادم بیاورد
کسی نیست که آفتاب، چشم هایش را نزنند
کسی نیست که زنگ بزند
بگوید بخواب
بخواب و خودت را برای دیدن شب های مرده آماده کن
روزی با سایه های گریزان آشنا خواهی شد
و نگاهت را خواهند فهمید
اما زبان هم را نمی دانید

هفت برکزه

مرور نتایج یک پایان نامه دانشجویی

بازتاب طنز در آثار هوشنگ مرادی کرمانی

زبان طنز در ایران از دوره‌ی مشروطه، به دلیل بعد اجتماعی و اصلاح طلبانه‌ای که دارد و هم چنین به علت جذابیتش برای مخاطب در ساختار و محتوا تنوع زیادی پیدا کرده است. هوشنگ مرادی کرمانی با به کارگیری این عنصر در ادبیات داستانی توانسته است، قابلیت‌های آن را گسترش داده و به زبانی منحصر به فرد برسد. در این مقاله، شگردهای این نویسنده در آفرینش آثار طنزآمیز و بازتاب مضامین اجتماعی، سیاسی و مذهبی در داستان‌های او به اجمال بررسی شده است.

مقاله‌ی پیش رو بخشی از پایان نامه علیرضا عندلیب لاری با همین عنوان برای دوره‌ی کارشناسی ارشد در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام‌نور شیراز به راهنمایی استاد گرانقدر دکتر احمد طحان نگارش یافته است.

مقدمه:

طنز به دلیل تأثیری که بر مخاطب دارد، در آثار اغلب نویسندگان و شعرا و به شکل‌های متنوعی نمود یافته است. نگرش علمی به این پدیده می‌تواند، به شناخت قابلیت‌های متنوع طنز منجر شود. یکی از راه‌های شناخت این عنصر، مطالعه و بررسی آثار طنزپردازان موفق است. کنکاش در این زمینه می‌تواند، به تفکیک درست این عنصر از دیگر گونه‌های شوخ طبعی مثل لطیفه، هجو یا هزل بیانجامد.

طنز، هجو، هزل

زبان طنز، به دلیل تأثیری که بر مخاطب دارد، از دیرباز در آثار اغلب شعرا و نویسندگان به چشم می‌خورد. طنز، به علت قابلیت‌های متنوعی که در ساختار و محتوا دارد، می‌تواند در گونه‌های مختلف ادبی و هنری تجلی کند. از شعر و داستان و نمایش‌نامه گرفته تا مقاله‌های گوناگون روزنامه و مجله. کاربرد درست طنز به عنوان یک گونه‌ی ادبی، مستلزم شناخت دقیق و تفکیک آن از دیگر گونه‌های شوخ طبعی است. بدون در نظر گرفتن ظرافت‌هایی که طنز با خود همراه دارد، همواره ممکن است با هجو یا هزل و یا لطیفه و مضحکه اشتباه گرفته شود. اگر بخواهیم با توجه به تعاریف مختلفی که تا کنون از طنز صورت گرفته ویژگی‌های آن را فهرست دار بیان کنیم، به این نتایج می‌رسیم:

- ۱- مبنای طنز بر شوخی و استهزاء قرار دارد و در مخاطب ایجاد سرور و شادی می‌کند.
- ۲- نوعی بیان است خواه مکتوب باشد خواه شفاهی.
- ۳- اثری تفکر برانگیز و آگاهانه است.
- ۴- مبین واقعیت‌های اجتماعی است.
- ۵- عیوب را به صورتی غیر مستقیم و در لفافه بیان می‌کند.
- ۶- انتقادهای طنز برای آگاهی افراد جامعه و به دور از کینه و بغض است.
- ۷- بیشتر ضعف‌های اخلاقی و اجتماعی بشر را بازگو می‌کند و به مسایل شخصی نمی‌پردازد.
- ۸- رسالتی اجتماعی و اصلاح طلبانه دارد.
- ۹- در بیان، اخلاقیات را در نظر می‌گیرد.
- ۱۰- عنصر خنده در آن با سایر گونه‌های شوخ طبعی متفاوت است و گاه با تلخی همراه است.

کاربرد طنز در ادبیات داستانی

کاربرد کلمه‌ی طنز به مفهوم گسترده‌ی

امروزی که انتقادهای خنده‌آور، مضحک و تفکر برانگیز را شامل شود، سابقه‌ی زیادی ندارد. «اغلب، رخداد مشروطه را نقطه‌ی آغازین تحول بنیادین طنز از نظر ساختار و محتوا می‌دانند. این مسأله به بعد اصلاح طلبانه و اجتماعی طنز مربوط می‌شود. چرا که اجتماعی بودن این پدیده‌ی ادبی و بالا بودن ظرفیت آن در رویارویی با مسایل روز خود به خود موجب شد، هم گام با حرکت‌های اجتماعی و سیاسی و به کمک رسانه‌های جمعی بین عامه‌ی مردم نفوذ کند و به علت فراگیر بودن طیف مخاطبان، مورد اقبال بیشتر شعرا و نویسندگان قرار گیرد.» (صدر، ۱۳۸۱: دیباچه)

به نظر می‌رسد، دلیل اصلی گرایش عامه به آثار طنزآمیز، علاوه بر بُعد اجتماعی و آگاهی بخشی، جنبه‌ی شوخی و خنده‌انگیزی آن می‌باشد. بنابراین در این عرصه کسانی که با شگردهای خنده‌انگیزی در مخاطب آشنا باشند و بهتر بتوانند فضای شاد آثارشان را گسترش دهند، از موفقیت بیش تری برخوردار می‌گردند.

در یک نگاه کلی به داستان‌های طنز آمیز متوجه می‌شویم، نویسندگان معمولاً برای گام اول سعی می‌کنند از چارچوب زبان رسمی و نوشتاری رها شده و به زبان توده‌ی مردم نزدیک شود. برای رسیدن به این هدف، کسانی که از نشریات کار خود را آغاز کرده باشند، تسلط بیشتری را از خود نشان می‌دهند. قلم زدن در نشریات مختلف و به طور کلی رسانه‌های جمعی برای نویسندگان این میدان را فراهم می‌کند که زبان طنزپرداز به زبان روز مردم و جامعه نزدیک شود و هم چنین این فرصت را مهیا می‌کند که قالب‌های متناسب آن را در ادبیات نیز فراهم کند. علی اکبر دهخدا، محمد علی جمال‌زاده و صادق هدایت هر سه به عنوان طنز پردازان موفق ادبیات داستانی ایران، همواره در رسانه‌های جمعی قلم زده‌اند.

شگرد های هوشنگ مرادی کرمانی برای آفرینش طنز در داستان

در میان داستان‌نویسان امروز، «هوشنگ مرادی کرمانی نیز به عنوان نویسنده‌ی طنز پرداز، کار خود را از سال ۱۳۴۷ و با نشریاتی چون سپید و سیاه، خوشه و اطلاعات هفتگی شروع کرده است.» (سالاری و خوانساری ۱۳۷۹: ۱۷) نوشتن در روزنامه‌ها و مجلات و هم چنین رسانه‌هایی مثل رادیو به او این امکان را داد تا در به کارگیری زبان عامه‌ی

مردم مهارت زیادی را کسب کند و با استفاده از همین مهارت اولین مجموعه‌ی داستانی خود را به نام «قصه‌های مجید» به رشته تحریر درآورده و به چاپ برساند. او در این مجموعه با به کارگیری درست زبان صنوف مختلف و زبان کوچه و بازار، به ویژه اصطلاحات خاص مردم زادگاه خود کرمان توانست، این زبان عامیانه را به شکلی زیبا در خدمت بیان طنزآمیز قرار داده و به یک لحن منحصر به فرد برسد. استفاده‌ی مرادی کرمانی از اصطلاحات عامه در این مجموعه به نحوی است که «محمد علی جمال زاده» که خود از پیش گامان داستان‌های کوتاه واقع گرایانه در ایران می‌باشد، در نامه‌ای خطاب به مرادی به خاطر کاربرد صحیح زبان و اصطلاحات مردم از وی تجلیل کرده و معتقد است، «بسیاری از این اصطلاحات در «فرهنگ لغات عامیانه» نیامده است، و لازم است که در چاپ‌های بعدی به این فرهنگ اضافه شود.» (جمال‌زاده، ۱۳۷۸: ۵۴۲) البته مرادی از بخش‌های مختلف فرهنگ و آداب و رسوم عامه نیز سود جسته است. او در بخش رفتاری (آداب و رسوم، شیوه‌های قومی، عرف و عادت‌ها)، مادی (آثار، اشیاء، ابزار، خوراکی، پوشاک) و گفتاری (ادبیات شفاهی و ادبیات عامه) به عنوان مصالح اولیه‌ی داستان‌های خود استفاده کرده و ضمن غنا بخشیدن به آثار خود، این فرهنگ‌ها را نیز در دل زمان ثبت کرده است. باید این نکته را هم متذکر شویم که او هرگز برای خنده و خنده‌انگیزی در مخاطب، فرهنگ او را مورد تمسخر قرار نداده بلکه همانند زیوری برازنده از آن بهره برده است.

به طور معمول، در جامعه‌ی روستایی که ابزار کار ساده و ضعیفی دارند، توجه مردم به سنت‌ها و آداب بیش تر از جوامع شهری است. فرهنگ عامه‌ی جامعه‌ی روستایی در داستان‌های «نخل»، «پچه‌های قالی‌باف‌خانه»، «شما که غریبه نیستید»، «مشت بر پوست» و «نه تر نه خشک» بیش تر به چشم می‌خورد. توجه به این مهم از منظر جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی نیز حائز اهمیت است. اشاره به این آداب، گاه به طور مستقیم و از زبان شخصیت‌ها روایت می‌شود و گاه با بیانی هنری و در خلال رفتار و اعمال شخصیت‌ها بیان می‌شود که از نظر هنر داستان‌نویسی، نوع دوم پسندیده‌تر می‌نماید:

«همه دخترهای آبادی می‌خواهند زن عمو اسم بشوند... یک روز یکی از دخترهای

آبادی جلوی دست‌مال صورتی می‌اندازد که من برش می‌دارم. دنبال عمو می‌دوم که: آغ عمو دست‌مال! او لبخند می‌زند. دستمال را می‌گیرد و روی شاخه‌ی درختی می‌گذارد. گاهی به من پول می‌دهند، گاهی انجیر خشک و مویز و انار که دست مالشان را به عمو برسانم.» (مرادی، ۱۳۸۷: ۲۳)

در بخش سنت‌های گفتاری علاوه بر زبان و اصطلاحات عامه، اشعار عامیانه نیز در این آثار به وفور دیده می‌شود. استفاده از لالایی‌ها، ترانه‌های محلی و اشعار عامیانه در لابه‌لای نثر او به نحوی است که آمیختگی نظم و نثر را جزیی از ویژگی سبکی خود می‌کند. اشعاری که او در داستان‌ها به کار می‌گیرد همواره به کمک مضمون می‌آیند و بار معنایی متن را بالا برده و در تقویت فضای داستان به نحو چشم‌گیری مؤثر هستند. در بعضی قسمت‌ها نثر او احساسی و شاعرانه می‌شود و گاه این نثر شاعرانه با کلمات عامیانه تلفیق می‌شود:

«بلبل‌ها عاشق‌اند. وقتی چهچه می‌زنند اشک می‌ریزند. اشکشان روی برگ درخت‌ها می‌ریزد. برگ‌ها از اشک آن‌ها کت کت می‌شود.» (همان: ۱۶۷)

در بین اشعاری که مرادی در داستان‌ها به کار برده است، به ایاتی برمی‌خوریم که جنبه‌ی طنزآمیز دارند و کاربرد ویژه‌ای در داستان‌ها پیدا کرده‌اند. به نظر می‌رسد این مورد یکی از شیوه‌های خلق و یا تقویت فضای طنز آمیز قصه‌ها می‌باشد. چرا که این اشعار گاه در خدمت تقویت فضای طنز حاکم بر قصه‌ها قرار گرفته و گاه ویژگی شخصیت‌های داستانی را بیان می‌کنند. در یک نگاه کلی متوجه می‌شویم، اغلب این اشعار از زبان شخصیت‌های اصلی یا فرعی داستان است. «این سروده‌های نظم گونه در متن که از نظر وزن و تعداد هجا یک دست نیست و قوافی سست و ضعیفی دارند، اغلب معرف منش و شخصیت گوینده‌ی آن‌هاست و در آن صداقت کودکانه، طنز، رنج و آرزوهای کودکانه موج می‌زند.» (سلاجقه، ۱۳۸۳: ۵۳) در بعضی موارد، خلاصه‌ای از موضوع قصه در این اشعار دیده می‌شود که با زبان طنزآمیز بیان می‌شود:

«گفت خاور گر بخواهی خمره آید توی ده جمع شد پول و جنس بی حساب خاور شیرین زبان گالش خرید مادر آقا مدیر گردو گرفت عاقبت خمره نیامد ده ما پول بده، انجیر بده، خرما بده

هفت برگ

خورد عباس جوان نان با کباب
پول خمره زود از جیش پرید
در گلولی آغ جواد زالو گرفت
تشنه مانده لب ما»

(همان، خ، ۱۳۸۶: ۱۴۲)

بعضی از این اشعار هم از نوع تقلید مضحکه آمیز یا پارودی هستند. در بعضی ابیات صنایع معنوی یا لفظی نیز به کمک طنز می آید:

«فلک دیدی چه ها کردی چه ها کردی
نمی دانم که با پاهای لخت من
مرا در غم رها کردی رها کردی
چگونه با چه حقی تو صفا کردی»

(همان، ق، ۱۳۸۸: ۲۳۲)

صنایع لفظی و معنوی فقط منحصر به اشعار طنز آمیز نیستند بلکه او در محور افقی و عمودی نثر نیز به طور وفور از آن ها بهره برده است. بیش ترین استفاده ی مرادی از صنایع ادبی، مربوط می شود به کاربرد «تشبیه». مرادی در خلال روایت ها و یا گفتگوها با استفاده از تشبیه به طنز آمیز، تشبیهات خود را خنده دار می کند. در اغلب این تشبیهات از اداتی مثل عین یا عینیه استفاده کرده است که بیان عامیانه ای به خود می گیرد:

«سبیل درویشی، پهن و پر پشت بود. عینیه ماموت پاک کن. قشنگ می خوابید روی لب ها. سبیل هیتلری که یادگار هیتلر آلمانی بود، عینیه سوسک سیاه جمع و جور می شد و می چسپید زیر دماغ و ول نمی کرد».

(همان: ۶۱۷)

مرادی در داستان های طنزی که برای کودکان و نوجوانان نوشته، از شخصیت حیوانی استفاده نکرده است ولی هر وقت در خلال داستان پای یک حیوان به میان می آید، با انتساب حالات انسانی، آن را خنده دار می کند:

«الاغ رفته بود کنار کوچه، آرام برای خودش راه می رفت. زمین را بو می کرد و اصلاً به خمره و بچه ها نگاه نمی کرد. شاید از این که خمره را شکسته بود، خجالت می کشید... الاغ با مالیدن شدن منگوله ها به شکمش پا به پا شد. خنده اش گرفت و نیش باز شد».

(همان، خ، ۱۳۸۶: ۹۶)

در بعضی موارد در کنار تشبیه و شخصیت بخشی، جان بخشی به اشیاء، را نیز به کار گرفته و طنز در کلام را به اوج می رساند: «کراوات عینیه خرنسنگ بیخ حلقم را چسپیده بود ول نمی کرد... کراوات عین بچه ی آدمی زاد، پشتش را تکیه داده بود به سینه ام و پاهایش را دراز کرده بود رو زانو هام. صدش در نمی آمد». (همان، ق، ۱۳۸۸: ۵۴۲)

او حتی برای توصیف شخصیت های طنز آمیز هم از تشبیه استفاده می کند: «شاطر آقا چشم های گرد دارد. مثل چشم های جغد. به انسان و هر چیز خیره می شود. فکر می کنم از بس شعله های تنور و آتش برشته دیده این جور می گردیده. گوشه ی لب بالایش باد کرده است. سبیل او مانند دو خرمای سیاه که سرشان به هم چسپیده زیر دماغ نازک تیزش خود نمایی می کند».

(همان، م، ۱۳۸۸: ۴۶)

بسیاری از داستان های طنز بر اساس شخصیت پردازی طنز آمیز نویسنده ی خود خلق شده اند. داستان های طنزی مثل دایی جان ناپلئون (ایرج پزشک زاد)، حاجی آقا (صادق هدایت) و شوهر آهو خانم (علی محمد افغانی) از نمونه های شاخص طنز در شخصیت هستند. در پرداخت شخصیت های طنز آمیز، نویسنده به جنبه های جسمانی و ظاهری و به طور کلی ویژگی های بیرونی شخصیت اولویت می دهد و جنبه های روانی و درون شخصیت اهمیت کمتری پیدا می کند. این کار با بهره گیری از توصیف مستقیم نویسنده به عنوان راوی (دانای کل) و یا از زبان یکی از آدم های داستان صورت می گیرد. برای این کار قدرت نویسنده در توصیف خیلی کار آمد است. به طور کلی برای خلق شخصیت در داستان، اصل بر این است که او باید در رفتار و خلقیات ثابت قدم و استوار باشد و برای انجام کارهای خود، انگیزه ی مشخصی داشته باشد و در کل برای مخاطب پذیرفتنی و قابل باور باشد. در داستان های طنز آمیز، گاه عدول از این اصل در شخصیت پردازی منجر به پیدایش جنبه های کمیک می شود. پس «نویسنده داستان طنز آمیز با جابه جایی ویژگی شخصیت ها به صورتی آگاهانه می خواهد به خنده برسد». (میر صادقی ۱۳۸۰: ۱۰۳)

مرادی کرمانی نیز از این نوع شخصیت پردازی استفاده کرده و با ایجاد تناقض های روانی و درونی شخصیت ها و همراه کردن آن با توصیف ها و تشبیهات طنز آمیز به این نوع شخصیت پردازی نزدیک می شود. نمونه ی بازر شخصیت های طنز در داستان های مرادی

«بی بی» و «مجید» در مجموعه های قصه های مجید هستند. آقای «دباغ» و «روشن» در مجموعه ی لبخند انار نیز همین ویژگی را دارند...

نکته ی قابل ذکر دیگر این که، در آثار مرادی در کنار شخصیت های اصلی، تیپ ها و شخصیت های فرعی، زیاد به چشم می خورد. اغلب این شخصیت ها با توصیف مستقیم نویسنده به عنوان دانای کل ترسیم شده اند و به عنوان عاملی مؤثر در خلق وضعیت ها و موقعیت های کمیک عمل می کنند. مرادی گاه آن ها را در داستان های غم انگیز هم وارد کرده که به نظر می رسد برای تعدیل احساسات خواننده خود به کار گرفته می شوند. مانند «ماش شیطون» در داستان «بچه های قالی باف خانه». در این شخصیت با وجود جنبه های تراژیکی که در رفتار او برای اجیری کودک در کارگاه های قالی بافی دیده می شود، به علت وجود رگه های طنزی که در جنبه های ظاهری او توصیف می شود، خواننده را به خنده های خاص آثار طنز آمیز وادار می کند. خنده هایی که با تلخی همراه است و گاه به تفکری عمیق می رسد.

روشن است که در داستان های طنز آمیز، عنصر مبالغه است که به جنبه های طنز شخصیت ها غنا می بخشد. مرادی با استفاده از مبالغه در توصیف شخصیت ها عیب ها و یا حسن های آنان را برجسته کرده و وارد قصه می کند. شخصیت های ملون، ترسو، فراموش کار، خسیس و زودرنج، با چاشنی مبالغه در اغلب داستان های او به چشم می خورد. شخصیت های طنز در داستان های مرادی آن جا اهمیت خود را نشان می دهند که در وضعیت ها و موقعیت های کمیک

قرار می گیرند. به دیگر سخن گاه استفاده ی نویسنده از شخصیت ها و تیپ های طنز آمیز مقدمه ای است برای ایجاد وضعیت و موقعیت طنز. بسیاری از نظریه پردازان، اوج کار طنز پرداز را در توانایی او برای خلق موقعیت های طنز آمیز جستجو می کنند. در موقعیت های کمیک، نظم و ترتیب اعمال، رخداد و رفتار است که برای خنده انگیزی اهمیت دارند نه کلام. «این نوع طنز بر روایت و حکایت و زبان نیش دار طنز پرداز متکی نیست بلکه روح طنز در اعماق معماری اثر پنهان است». (مجا بی، ۱۳۸۳: ۱۰)

طنز پرداز مثل معماری ماهر باید صحنه ها و رویدادها را به گونه ای بچیند که از ترکیب آن ها فضایی خنده دار به وجود آید در این فضا سازی گاه حتی

یک کلمه هم بین شخصیت ها رد و بدل نمی شود: «پسرک لنگه ی چکمه را خوب نگاه کرد. خواست ببیند به پایش می خورد یا نه. چکمه مال پای راست بود و او پای راست نداشت! به دردش نمی خورد. خنده اش گرفت».

(همان، ت، ۱۳۸۶: ۸۹)

در داستان های مرادی گاه باورهای غلط مردم منجر به پیدایش فضای طنز آمیز می شود. همیشه از نگاه منطقی و عقلی، اعمال و رفتار انسان های خرافی خنده دار می نماید. بی سوادی، بی خبری از قانون و اصرار و پافشاری بر عقاید غلط همه و همه می تواند در پیدایش طنز مؤثر باشند. مرادی در این روش معمولاً روی خرافه های موجود در جوامع روستایی و شهری دست می گذارد. عقیده ی خرافی در بعضی از داستان ها، منجر به پیدایش طنزی اجتماعی و عمیق شده است. داستان کوتاه «ناف بچه» در قصه های مجید از همین نوع است. در این داستان مادری عقیده دارد ناف خشکیده ی نوزادش را هر کجا بیاندازد، در آینده، بچه اش شبیه همان هایی خواهد شد که آن جا رفت و آمد می کنند. پس جستجو برای یافتن مکانی که بتواند، سرنوشت و آینده ی بچه را تأمین کند آغاز می شود و در این مسیر، لایه های مختلف طبقات اجتماعی بررسی می شود و در پایان به دلیل وجود تناقض های موجود بین ظاهر زندگی و واقعیت، هیچ مکانی مناسب انداختن ناف بچه پیدا نمی شود.

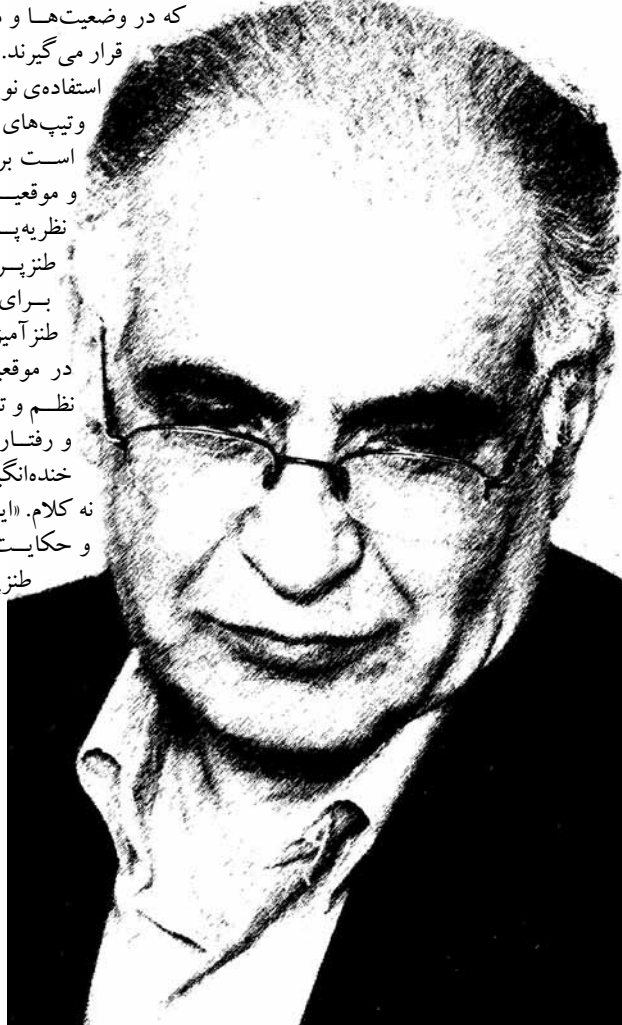
در لابه لای داستان های مرادی گاه با تلمیح به باورهای غلط، طنز در کلام شخصیت ها شکل می گیرد. مثلاً در داستان «شما که غریبه نیستید»، اطرافیان هوشو، همگی او را بدقدم و بدپیشانی می دانند و مردن اقوام و آشنایان را به او نسبت می دهند تا این که او برای زندگی به شهر می رود. آن جا می شود که عمه اش در روستا مرده است:

«وقتی شنیدم عمه ام رفت آن دنیا، زیر لب گفتم: من که "سیرج" نبودم چرا مرد؟»

(همان، ۱۳۸۷: ۲۸۲)

یکی دیگر از شگردهای این نویسنده برای طنز آمیز کردن قصه ها، استفاده از معکوس کردن معانی و وارانه تعریف کردن مفاهیم است. توضیح این که نویسنده بر خلاف عادت معمول و عکس عرف و اخلاق و عادت سخنش را بیان می کند. از ستایش رذایل اخلاقی گرفته تا نکوهش فضایل دینی و اخلاقی. علاوه بر آن گاه برای رسیدن به این منظور دنیای وارانه را ترسیم می کند. دنیایی که مثلاً در آن بر خلاف رابطه ی کوچک و بزرگ، کودک کی بزرگ ترهانش را نصیحت می کند. و یا دنیایی که در آن همه ی مردم مثبت و خیراندیش هستند به حدی که برای گم شدن لنگه ی چکمه ای دست به دعا برمی دارند و برای رساندن آن به صاحبش تلاش می کنند. و یا دنیایی که در آن فکر کردن و درس خواندن دیوانگی است:

«تقصیر خودمان بود. گذاشتیم فکر کند. به جای این که برود و با هم سن و سال هایش بازی کند، نشست گوشه ای و فکر کرد...».



هفت برکت

(همان، ت، ۱۳۸۶: ۱۵۰)

البته مبالغه‌ای به کار رفته در این داستان‌ها به گونه‌ای است که خواننده فوری متوجه وارونه بودن آن می‌شود و منظور نویسنده را دریافت می‌کند.

برای نویسنده‌ای مثل مرادی که پیرامون مضامین کودکان و نوجوانان قلم می‌زند، استفاده از رفتار و گفتار کودکانه برای طنز دور از انتظار نیست. برخی از گفتارها و رفتارهای کودکان در موقعیت‌های خاص، بدون این که ویژگی خاصی از نظر صنایع لفظی و معنوی داشته باشند، فقط و فقط به خاطر این که از فردی خردسال ناشی شده است، برای بزرگ‌ترها خنده‌دار و طنزآمیز جلوه می‌کند. گفتار و رفتار کودکان برخاسته از روحیه‌ی کودکانه، پاک و بی‌ریای آنان است. چه بسا در لابه‌لای این گفتار و رفتار به دور از بغض و کینه، در کنار شادی و خنده، مفاهیم عمیقی برداشت شود و خنده‌ی بزرگ‌ترها را به تلخی بکشاند. نکته‌ی جالب در این نوع طنز آن جاست که گاه رفتار و گفتار بزرگ‌ترها روی همین اصل طنزآمیز جلوه می‌کند. به دیگر سخن فرد کهن‌سالی بر خلاف سنش حرف بچه‌گانه‌ای بزند یا رفتار کودکانه‌ای از خود نشان بدهد. در داستان‌های کوتاه «بچه‌های ایران» از مجموعه‌ی «لبخند انار» و «کلاه ۱»، «کلاه ۲» و «کلاه‌ها» در مجموعه‌ی «پلو خورش» از این شیوه‌ها استفاده شده است. شخصیت‌های کهن‌سال هر چهار داستان بالا با رفتار و گفتار کودکانه‌ی خود فضای طنزآمیز داستان را شکل می‌دهند.

بازتاب مضامین گوناگون طنز در آثار کرمانی

کلی‌ترین تقسیم‌بندی برای انواع مختلف طنز، دسته‌بندی آن از نظر موضوعی در سه بخش مذهبی، سیاسی و اجتماعی است. در مورد آثار مرادی کرمانی به دلیل نوع خاص مخاطب، طنزهای اجتماعی بیشتر نمود پیدا کرده است. در این نوع طنز شرایط خاص زندگی اجتماعی انسان‌ها با هدف آگاهی‌دادن از شرایط زندگی و آگاهی‌دادن از نحوه‌ی تغییر شرایط موجود بررسی می‌شود. در داستان‌های طنز مرادی به نحوه‌ی زندگی افراد انسانی در جوامع کوچک روستایی و جوامع شهری و هم‌چنین روابط اجتماعی افراد درون خانواده پرداخته شده است. در این داستان‌ها طنزهای مذهبی و سیاسی اغلب در سایه‌ی طنز اجتماعی قرار می‌گیرند. عمده‌ترین مضمون به کار گرفته در این آثار فقر مادی و فقر فرهنگی انسان‌هاست.

پرداخت به فقر مادی تقریباً در تمامی آثار او به چشم می‌خورد. اما مثال بارز پرداختن به فقر فرهنگی در جوامع شهری، داستان «مثل شب چهارده»، و نمود دیگر آن در جامعه‌ی کوچک روستایی در داستان «خمره» می‌باشد. البته زبان مرادی برای نشان دادن معایب اجتماعی بسیار ملایم است و فضای شاد موجود در این آثار تأثیر انتقادهای مطرح شده را دو چندان می‌کند.

بزرگ‌نمایی و کوچک‌نمایی در

داستانهای مرادی

بزرگ‌نمایی و کوچک‌نمایی به عنوان مؤلفه اصلی اثر طنز پرداز به ویژه در ادبیات داستانی همواره به چشم می‌خورد. بر خلاف شیوه‌ی رایج طنزپردازان این دوران، مرادی کرمانی از بزرگ‌نمایی بیش‌تر از کوچک‌نمایی استفاده می‌کند. این امر نشانگر پای بندی او به اخلاق و حساسیت او به حفظ کرامت انسان‌هاست. شیوه‌ای که او در این روش به کار می‌گیرد، بزرگ کردن مطالب غیر جدی است. مرادی خودش بزرگ‌نمایی را نوعی هنر می‌داند و در پاسخ به کسانی که در استفاده‌ی مکرر او از این روش بر او خرده می‌گیرند، همواره تأکید می‌کند که «آدم می‌تواند از موضوع‌های ساده به مسایل جدی‌تر برسد». (سالاری و خوانساری، ۱۳۷۹: ۵۱) برای نمونه او با استفاده از این روش موضوعات ساده و پیش‌پا افتاده‌ای مثل ترک خوردن خمره‌ی آب‌خوری مدرسه یا باز نشدن در شیشه‌ی مربا را شاخ و برگ داده و داستان‌های بلند و زیبای خمره و مربای شیرین را خلق کرده است. در بزرگ‌نمایی اتفاقات ساده‌ی این دو داستان، مسایل جدی و مهم اجتماعی نیز با زبان طنز بیان می‌شود. استفاده‌ی مرادی از روش کوچک‌نمایی در داستان، اغلب محدود می‌شود به جلوه دادن مضامین جدی و بزرگ به شکل تحقیرآمیز. او از این روش بیش‌تر در خلال روایت داستان‌ها استفاده کرده است. مثلاً از چیزهای جدی و بزرگ طوری صحبت می‌کند که به نظر آید آن چیزها بی‌اهمیت و کوچک‌اند: «دست به نقد سه تا شعر آبدار گفتم و با خط درشت، این ور و آن ور، و بالای شیر بشکه نوشتم... شرکت آب رسانی شهر و حومه» (مرادی، ۱۳۸۸: ۳۳۵)

داستان‌نویسی در قالب شخصیت‌های حیوانی از شیوه‌های رایج کوچک‌نمایی به شمار می‌آید. به ویژه اگر این شخصیت‌ها نماد و سمبل اشخاص سیاسی و اجتماعی باشند. تنها داستان موجود از مرادی که شخصیت حیوانی دارد، «نه تر نه خشک» است که در آن افسانه‌ای عامیانه روایت می‌شود.

مبالغه و دوری از واقعیت

یکی از ویژگی‌های اصلی آثار طنزآمیز مبالغه است که برای توفیق بیش‌تر در پرداخت اثر به کار برده می‌شود. «این مبالغه در داستان‌های طنزآمیز، گاه ممکن است قصه را از واقعیت دور کند». (رهگذر، ۱۳۶۸: ۱۶۵) در اغلب آثار مرادی این درجه افزایش در مبالغه به میزانی نیست که به اصل باورپذیری و فضای واقع‌گرایی آن لطمه زده باشد. از آن جا که «باورپذیری در داستان‌های واقع‌گرا به ویژه در گروه سنی کودکان و نوجوانان ضروری می‌باشد» (همان)، مرادی کرمانی برای حفظ فضای واقعی در این مورد با احتیاط گام برمی‌دارد. البته «نازبالش» از این قاعده مستثنی می‌باشد. چرا که گمان می‌رود در این داستان، طنز برای بیان مسایل سیاسی است و مخاطبان عام‌تری را در بر می‌گیرد و فضای تخیلی موجود، عمدی است. ناگفته نماند، نویسنده در حفظ فضای واقع‌گرایی داستان‌هایی که در روستا رخ می‌دهد، تسلط

بیش‌تری از خود نشان داده است و اگر گاه از این فضا دور می‌شود، این اتفاق در مورد داستان‌هایی است که فضای شهری دارند. مثل «مربای شیرین» و «ناز بالش».

طنزهای توصیفی و تصویری

پیش‌تر گفتیم، عامیانه‌نویسی در داستان‌های مرادی او را از قید و بند زبان رسمی و نوشتاری رها کرده و به سمت طنز کلامی سوق داده است. باید توجه داشت آن چه طنز او را از دیگران ممتاز کرده است، صرفاً طنز کلامی نیست. بلکه دلیل اصلی فراگیر شدن طنز در آثار او به ویژه در عرصه بین‌المللی، استفاده از زبان تصویر است. توجه به این نکته باعث شده طنزهای او از مرزهای ایران عبور کرده و به برخی زبان‌ها ترجمه شود. ویژگی‌های قومی و تفاوت‌های فرهنگی نیز نتوانسته است، دریافت طنز او را در جوامع مختلف محدود کند.

بنابراین به نظر می‌رسد، صرف نظر از انتخاب مضامین عمومی جوامع بشری برای طنز، استفاده از زبان تصویر به فراگیر شدن آثار کمک می‌کند. چرا که این زبان به راحتی در اذهان رسوخ می‌کند و ماندگار می‌شود. قوی بودن جنبه‌های تصویری در آثار مرادی باعث شده است، داستان‌های او به یک فیلم سینمایی شبیه باشند و معمولاً کارگردان‌هایی که برای تولید فیلم به آثار او رجوع می‌کنند، برای نگارش فیلم نامه مشکل چندانی ندارند.

رعایت اخلاق

نکته‌ی دیگر که در طنز مرادی چشم گیر است، این که قلم او بسیار عقیف و پاک است به گونه‌ای که در هیچ یک از آثارش علی‌رغم به کارگیری زبان عامیانه، نکته‌ی ضد اخلاقی دیده نمی‌شود. او برای خنده‌انگیزی کسی را تحقیر نمی‌کند و هرگز شئون اخلاقی و انسانی را فدا نمی‌کند. پیام‌های اخلاقی و تربیتی را با شیوه‌ای هنرمندانه و به صورت غیر مستقیم بیان می‌کند. رعایت همین نکات همراه با توجه به مسایل عمومی جامعه و هم‌چنین نوع خنده‌ای که از طنز او حاصل می‌شود، طنز او را از هزل و هجو ممتاز کرده است.

خنده‌ی حاصل از آثار طنزآمیز مرادی

با وجود فضا و زمینه‌ی شاد اغلب داستان‌ها، نوع خنده‌ی حاصل از این طنزها، بسیار گذرا و اغلب تبدیل به یک غم تراژیک می‌شود. به عبارت دیگر تلخی حاصل از غم تراژیک بر خنده‌ی حاصل از طنز می‌چربد. دلیل اصلی این امر، توجه نویسنده به ناکامی‌ها، کمبودها، دردها و معضلات اجتماعی است. به نظر می‌رسد خنده در این آثار تعدیل‌کننده‌ی احساس غم و درد مخاطب در هم‌دلی با شخصیت‌های داستانی است. همان طور که بسیاری از انسان‌ها برای تحمل درد و رنج به سراغ خنده و شادی می‌روند و با استفاده از آن دردها را قابل تحمل می‌کنند، مرادی نیز روی همین اصل از طنز استفاده کرده است. بنابراین در این آثار خنده‌انگیزی به عنوان یک هدف و یک اصل مورد نظر

نیست و خود در خدمت اهداف بزرگ‌تری قرار می‌گیرد. نگاه ویژه‌ی او به خنده‌انگیزی در مخاطب نیز به تفکیک آثار او از فکاهه و شوخی کمک می‌کند.

نتیجه‌گیری

با توجه به مطالب مطرح شده در این نوشته، می‌توان گفت توجه به طنز در آثار هوشنگ مرادی. یکی از ویژگی‌های اصلی سبکی این نویسنده محسوب می‌شود. مهارت او در پرداخت طنزها به گونه‌ای است که در بعضی داستان‌ها، این زبان طنزآمیز است که بار کشش و جذابیت داستان‌ها را به دوش می‌کشد. گاه این عنصر توانسته است به جای تعلیق و اوج و فرود داستانی عمل نماید و خواننده را تا آخر با خود همراه کند. استفاده از طنز در بسیاری از موارد به گونه‌ای است که گاهی با به کارگیری آن و با یک مسأله جنبی و به ظاهر پیش پا افتاده، داستان بلند و جذابی به وجود می‌آید و در آن مسایل مهمی بررسی می‌شود و زبان طنزآمیز برای بیان معضلات اجتماعی و بیان دردها و کمبودها قرار می‌گیرد. دیگر این که طنزهای موقعیت، توصیفی و تصویری به گسترش دایره‌ی مخاطبان آثار مرادی به ویژه در عرصه‌ی بین‌المللی کمک شایانی کرده است.

نکته‌ی پایانی این که مرادی با تلفیق هنر داستان‌نویسی و هنر طنزپردازی توانسته است، با زبانی منحصر به فرد مخاطبان گوناگونی را در سنین مختلف و با فرهنگ‌های مختلف را جذب نماید.

منابع

- ۱- آریزن پور، یحیی (۱۳۵۰)، از صبا تا نیما، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی
- ۲- جمال زاده، محمد علی (۱۳۷۸)، قصه نویسی، به کوشش علی ده باشی، تهران: شهاب
- ۳- رهگذر، رضا (۱۳۶۸)، نگاهی به ادبیات کودکان قبل و بعد انقلاب، تهران: حوزه‌ی هنری
- ۴- سالاری، مظفر و خوانساری، علی (۱۳۷۹)، (چهره‌های ادبیات کودکان و نوجوانان)، تهران: روزگار
- ۵- صدر، رؤیا (۱۳۸۱)، بیست سال با طنز، تهران: شایک
- ۶- مرادی کرمانی، هوشنگ (۱۳۸۶)، تنور، تهران: معین
- ۷- مرادی کرمانی، هوشنگ (۱۳۸۶)، خمره، تهران: معین
- ۸- مرادی کرمانی، هوشنگ (۱۳۸۷)، شما که غریبه نیستید، تهران: معین
- ۹- مرادی کرمانی، هوشنگ (۱۳۸۸)، قصه‌های مجید، تهران: معین
- ۱۰- مرادی کرمانی، هوشنگ (۱۳۸۸)، مثل ماه شب چهارده، تهران: معین
- ۱۱- میرصادقی، جمال (۱۳۶۴)، عناصر داستان، تهران: شفا
- ۱۲- مجابی، جواد (۱۳۸۳)، نیشخند ایرانی، تهران: روزنه مقاله‌ها:
- ۱- صدر، رویا (۱۳۸۳)، «خنده در تاریکی»، نشریه شرق: ۷
- ۲- دیاجی، محمد علی (۱۳۸۴)، قابلیت‌های طنز در انتقال پیام، نشریه میراث شهاب: ۱۴ و ۱۳



آگاهی تنم مسایه یادت مانده است؟



کات
رفیع ضیایی
واژه های « کات t āk » و « کات tē k »
« در زبان اوزی به معانی: سخن ، حرف ، حکایت ، افسانه ، داستان ، گفتار ، نقل ، روایت ، شرح حال ، قصه و ... به کار می رود و کاربرد آن در جملات روزمره اوزی بسیار گسترده و وسیع است . واژه « کات » یا « کات ، کاته » در فرهنگ های فارسی با معانی که در زبان اوزی ذکر کردیم نیامده . برای مثال واژه کات در فرهنگ دهخدا با دو معنی دوبار ذکر شده . معنی اول آن نوعی از برنج است که در شوشتر به هم رسد و معنی واژه دوم با همین املاء نام قومی است به نام « کات » که کلمه « کاتی » به عنوان اهل و ساکن شهر « کات » از این واژه گرفته شده . در فرهنگ های دیگر از جمله از لغت فرس اسدی طوسی گرفته تا دساتیر، نظام ، برهان قاطع ، جهانگیری ، انجمن آرا ، غیث اللغات و دهخدا ، عمید و معین و بسیاری از فرهنگ های دیگر زبان فارسی که همگی با استناد به همدیگر نوشته اند نیز واژه کات را یا به معنی نوعی برنج و یا به معنی شهری به نام کات و یا به معنی گیاه دارویی تحت عنوان کنهه ذکر کرده اند و اشاره شده که کنهه را هندیان با مواد دیگری در تهیه نوعی فرآورده ای به نام « پان » به کار می برند . نهایتاً در فرهنگ عمید و فرهنگ معین نیز در معانی واژه کات همین توضیحات فرهنگ های دیگر رونویسی شده است
در (لغت نامه ها) فرهنگ های پهلوی به فارسی و یا فارسی به پهلوی نیز واژه کات تنها به عنوان آبادی ، روستا و یا ده [ذکر شده . از جمله در فرهنگ فارسی به پهلوی فره وشی این واژه به عنوان نام خاص t āk آمده و آن نام مکانی است و « کات ده tdeh āk » نام مکانی است به نام « ده کات » .
واژه های دیگر که احتمال دارد رابطه ای با واژه « کات » اوزی داشته باشند ، واژه های « گات » و « گاتها » است . واژه « گات » در زبان پهلوی اوستایی به صورت « گاتا » نوشته شده و معنی آن سروده های مقدس اوستایی است . در زبان پهلوی به هر پاره از اشعار گاتها ، « گاس » گفته می شود . به این جهت گات ها به معنی سروده ها و اشعار مقدس دینی زردشتیان است . در زبان سانسکریت نیز این کلمه به صورت گاتا آمده . در فرهنگ دهخدا ذکر شده که : « در کتب مقدس مذهبی بسیار کهن برهمنی و بودایی ، واژه گاتا عبارت از قطعات منظومی است که در میان نثر به کار رفته . »
علاوه بر این با مراجعه به فرهنگ های فارسی می توان دریافت که هیچ کدام از آنها در معانی واژه هایی چون سخن ، گفتار ، افسانه ، حکایت ، روایت و کلماتی از این دست ، نیز واژه « کات » یا « کاته » را ذکر نکرده اند . برای مثال در زبان پهلوی واژه ای چون افسون afsōn به معنی افسانه ، حکایت و یا saxvan ، gōwišn , rāguft ، āezv srāw ، wū sr. čāv ، که همگی به معنی سخن ، حرف ، گفتار است واژه « کات » یا « کاته » به عنوان معنی این کلمات ذکر نشده . به این ترتیب واژه « کات » یا « کاته » اوزی

کلماتی هستند که در فرهنگ های فارسی نمی توان منشأ آنها را ردیابی کرد. طبعاً در فرهنگ های قومی و محلی واژه های ویژه و خاص زیاد است که توسط مردم همان محل به کار می روند. اما واژه هایی با معانی گسترده ای چون سخن ، گفتار ، حکایت ، و یا پدر ، مادر ، برادر و ... باید بسیار فراگیرتر از محدوده واژه های خاص در یک محل باشد. برای مثال واژه سُرود sorod که در زبان اوزی به معنی شعر و ترانه به کار می رود واژه یی است به جا مانده از فارسی میانه و پارتی و معنی آن نیایش و سرود مذهبی است و یا واژه « دُت » به معنی دختر ، واژه ای پارتی است یعنی پهلوی پارتی و نه پهلوی ساسانی به این جهت قدمت این واژه از دوره ساسانیان نیز قدیمی تر است. واژه « دُت » امروزه در اوز بسیار متداول است در پارسیگ یا پارسی پهلوی ساسانی ، واژه « دُت » پهلوی پارتی به دختر پهلوی ساسانی بدل شده و اوزی ها همان واژه « دُت » پهلوی پارتی را به کار می برند .

اما برگردیم به واژه های « کات » و « کاته » اوزی . آنچه نگارنده این مقاله فکر می کند این است که این واژه قدمتی بسیار کهن دارد و باید منشأ آن را در فرهنگ سانسکریت جستجو کرد .

زبان سانسکریت شاخه ای از زبان های اقوام آریایی هند و ایرانی است . بر اساس نوشته سیدمحمدرضا جلالی نائینی بیشتر زبان هایی که امروزه در ایران و هندوستان تکلم می شود از ریشه زبان واحدی مآخوذ است که طوایف آریایی ایران و هند بدان تکلم و گفت و گو می کرده اند و پژوهشگران برای این که میان شاخه ایرانی و هندی این زبان ها تمایز قایل شوند ، واژه هند و آریایی را برگزیده اند و این واژگان ترکیبی شامل کلیه زبان ها و لهجه هایی است که از ایام قدیم تا زمان حاضر از ریشه اصلی اخذ شده .

در سده چهارم پیش از میلاد دستور زبان و قواعد علمی زبان اقوام آریایی هند نوشته شده و آن را سانسکریت نامیده اند که به معنی : « زبانی ادبی صحیح و درست است که بر طبق قاعده تدوین شده » . پس واژه سانسکریت شامل تمامی زبان های باستانی هند و ایرانی است . اعم از طوایف آریایی هایی که به آسیای میانه آمده اند و در فلات ایران گسترش یافتند و خود را (ایران aīryan) نامیدند و یا مردمی که به سرزمین های هفت رودخانه ، نواحی سندو پنجاب و افغانستان رفتند و خود را آریان aryan نام نهادند .

در فرهنگ سانسکریت واژه ای است با املای ākath ، که بر اساس آوانویسی این فرهنگ (k معادل ک گلوبی ، a معادل آ ، th معادل ته ، t و ā معادل آ گلوبی و یا حلقی است) . بنابراین این واژه را باید ک آت آ – ک آ ته آ کاتا و یا کاتها تلفظ کرد که در سانسکریت به معنی قصه ، داستان ، حکایت ، داستان و دستان و اسطوره ، افسانه ، مکالمه ، گفت و گو ، و... است. پس معانی این واژه دقیقاً معادل معانی است که امروزه ما از واژه « کات » و یا « کاته » اوزی درمی یابیم .

در کتاب فرهنگ سانسکریت به فارسی ، استاد جلال نائینی ترکیبات مختلفی از این

واژه را به فارسی معادل گذاری کرده که به پاره ای از آنها اشاره می کنیم :

kalhaka : حکایت ، روایت و نیز نقل کننده حکایت ، راوی .

kathana : حکایت کردن ، نقل حکایت .

kathayati : روایت کردن ، حکایت کردن ، شرح دادن ، بیان کردن ، نمایش دادن ، گفتن ، سخن گفتن ، حرف زدن ، فرمان دادن ، امر کردن ، پذیرفتن ، گفتگو کردن ، گزارش دادن ، اعلام داشتن .

kathayitavya : موضوعی که باید گفته و یا اعلام و یا حکایت شود ، مکالمه ، گفتار سخن منقول .

pithaākath : پایه یا بنیان یک داستان ، اساس یک حکایت .

prabandhaākath : ادامه حکایت ، تداوم داستان ، ترکیب حکایت .

bandhaākath : مقدمه ، سرآغاز ، دیباچه داستان و حکایت .

yogaākath : مکالمه ، گفت و گو ، مذاکره ، صحبت ، سخنرانی ، نقل ، نقل .

ramaākath : مجموعه حکایت ، گلستان حکایت یا داستان .

kathita : گفته شده ، مکالمه ، نقل ، بیان ، نقل ، روایت ، حکایت .

استاد نائینی اشاره می کند واژه کاتها سریت saritākath به معنی دریای اسمار و یا دریای حکایت ها و یا اقیانوس داستان هاست . احتمالا معادل هزار افسانه ایرانیان و مجموعه قصه .

در زبان اوزی نیز دو واژه « کات » و « کاته » دارای ترکیبات گسترده ای است که به پاره ای از آنها اشاره می کنیم :

کات : گفتار ، سخن ، حرف .

کات م نی (حرف او نیست ، سخن او نیست) .

کات ت تَز یاد نیچ (حرفت یادت نرود ، رشته کلامت از دست نرود .)

کات اُم (حرف دارم ، نقل دارم .)

کری ت کات ش ن ب (کاری به حرفش نداشته باش ، کاری به سخن او نداشته باش .)

ش کات کش (او را به حرف بکش ، از او حرف بپار .)

کات _ کاته : حکایت ، افسانه ، داستان .

کات گت : حکایت گفتن ، نقل افسانه .

کات : سخن ، حرف ، گفتار .

کات نکل کرد (حکایت گفتن ، نقل داستان ، نقل افسانه .)

کات بگا (حکایت کن ، افسانه بگو .)

هَی کات اک (هی قصه می گوید ، خیلی حکایت می گوید .)

کات ی : حکایت است ، افسانه است ، حرف است ، به صورت کنایی افسانه است و مبنایی ندارد .

کات گتایه : حکایت می گوید ، افسانه تعریف می کند .

کات یا : حکایت ها ، افسانه ها . (یا) در گویش اوزی علامت جمع است .

کات و کات : نقل به نقل است ، حرف به حرف است ، نقلی است که در افواه عمومی است . به دهن مردم افتاده

کات م دَر : حرف زن ، به کنایه بیهوده نگو .

کات م کَش : حرف نزن ، بلند حرف نزن ،

بیهوده نگو .
کات اُم هَد : حکایت دارم ، حرف دارم ، نقل دارم ، نظر دارم .
راست یا کات ی : حقیقت دارد یا افسانه است ، راست است یا حرف است .
کات کات دار : حرف حرف می آورد .
کات اَش کَشی : صدایش را بلند کرد ، سخن خود را به تندی و با صدای بلند گفت .
آ کات آب : افسانه می شود ، حکایت می شود ، نقل مجالس می شود .
کات اَدَرُم : حرف می زنم ، سخن می گویم ، اعتراض در مقابل این که حرف زن .
کات م س گسای : حکایت براریم می گوید ، کنایه از این که به جای حرف و سخن درست دارد حکایت می گوید .
کات ت سِر اَکشم : با تو سخت صحبت می کنم .
کات بُسام تَب (حکایت بلندی ، در اصل حکایتی در خاطر داری که تعریف کنی .
م کات اَگ : او قصه می گوید ، او قصه گوست ، او حکایت می گوید .
کات ی خَش : قصه خوب ، حکایت خوب .
شو کات ش گت : شب قصه می گفت ، شب حکایت نقل می کرد .
ت کات ش ت س بگام : تا حکایتش را برای بگویم تا افسانه اش را روایت کنم .
م کات م گش : من را به حرف نکش .
چن کات اَدَرش : چند حرف می زنی .
تسی کات بگام : می خواهی حکایت بگویم ، می خواهی افسانه تعریف کنم .
و کات م ناب : به حرف او نمی شود ، با حرف او هیچ چیز تغییر نمی کند .
ک کات بُسام ش ب : چه کسی حکایت بلد است ، چه کسی افسانه به خاطر دارد .
کات اَگ : حکایت می گوید ، راوی است ، حکایت گوست ، افسانه گوست .
تا کات م دَر : تو چیزی نگو ، تو سخنی نگو .
و کات مَرْدُم اَنارَسَم : از پس سخن مردم بر نمی آیم .
کات ا کپ مَرْدُم اُفتَد : حرف است ، حکایت است ، به دهن مردم افتاده ، سخن بیهوده است به زبان مردم افتاده .
کات نادر : حرف نمی زند ، سخن نمی گوید .
یک کات ای : یک حکایتی ، یک افسانه ای ، حکایتی
کات یا : حرف ها ، سخن ها . (یا) در زبان اوزی علامت جمع است .
کات یا اَرَت ک هسک نادو : حرف هایی می زند که کسی نمی داند ، چیزهایی می گوید که کسی نمی داند .